

حواس مان باشد!

داستان «کشتی حضرت نوح(ع)» را شنیده‌ای؟ نوح مأمور بود برای نجات امتش کشتی بسازد و آن‌ها را سوار کند. حتی از هر حیوانی یک جفت داخل کشتی کند. چون قرار بود خداوند غذایی را بر کسانی که به او ایمان نمی‌آوردند نازل کند. آن‌ها که به نوح ایمان داشتند، سوار کشتی شدند. باران باریدن گرفت و آن‌ها که سوار کشتی نشده بودند، در دریای باران غرق شدند.

داستان این کشتی ادامه دارد. ناخدای این کشتی امام حسین(ع) است. تا جایی که پیامبر اکرم(ص) فرموده‌اند: همانا حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است.

استادی داشتیم که می‌فرمود: این کشتی هنوز در حال مسافر سوار کردن است. تا دیر نشده سوار شوید. می‌فرمود تصور کنید. ابتدای نوجوانی و بلوغ، شما سر این کشتی را می‌بینید. آن جا جایی است که خود امام حسین(ع) مشغول ناخدایی این کشتی است. و در میانه عمرتان به وسط‌های کشتی می‌رسید و در اواخر عمرتان به ته کشتی. هر جا که سوار شوید، وارد کشتی نجات شده‌اید. اما اگر زودتر سوار شوید به امام حسین(ع) نزدیکتر هستید. حالا به نظر شما سوار شدن به این کشتی چگونه است؟ اول از همه شناخت امام حسین(ع)، سپس شناختن راه و برنامه زندگی ایشان. وقتی این دو کار را انجام بدهید سوار کشتی شده‌اید. حالا باید آداب زندگی در این کشتی را بیاموزید. وقتی سوار کشتی امام حسین(ع) شدید، با نور هدایت ایشان راه را بهتر می‌بینید و از تمام ظلم‌ها و سیاهی‌ها، ناهنجاری‌ها و اضطراب‌ها نجات پیدامی‌کنید.

مراسم آیینی ایام محرم برای شناخت امام حسین(ع) و راه اوست. هر سال در این روزها چراغ این کشتی روشن می‌شود و در بندر دل‌های ما لنگر می‌اندازد. با احترام و ادب سوارش شویم. حواس مان باشد که جانمانیم.

علیرضا متولی



مدیر مسئول: محمد ناصری

سرمدپیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: علیرضا متولی،

حسین امینی پویا، ناصر نادری،

حبیب یوسف زاده

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

طراح جلد: صابر شیخ‌رضایی

شمارگان: ۱۲۵۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست(سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ - نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸

شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی

۱۶۵۹۵/۱۱۱ - تلفن: ۷۷۳۳۶۶۵۵



شیر ایرانی در هندوستان!

جسد آخرین شیر ایرانی در
سال ۱۳۲۳ در ساحل رود
کارون در استان خوزستان
مشاهده شد. پس از آن دیگر
کسی هرگز شیر ایرانی را در
سرزمین ایران ندید...

۲۲ زنگ تفریح

۲۵ طنز منظوم

۲۸ وقتی از راه، دوری

۳۰ تقویم تاریخ

۳۲ شاعری در دارالمجانین!

۳۴ چه جوری خوش می‌گذره؟!

۳۶ هر کتاب چه قدر کالری دارد؟

۳۸ لطفا اسمش را حذف نکنید

۴۰ دفتر کاهی

۴۲ پیش‌نهاده

۴۶ جدول اعداد

۴۸ Homemade Yogurt

۲ امدادگر

۳ غذای نفتی

۴ یک رشته خور دنی!

۶ امام‌پو

۸ مهندسی درون

۱۰ بفرمایید بستنی داغ

۱۲ دور بین دیجیتال

۱۴ چه لباسی انتخاب کنیم؟

۱۶ کار در خانه

۱۸ گذر از نوجوانی



۲۰ موتورکراس

آشنایی با موتورسواری

امدادگر

به در برده بود و تنها از کتفش خون می‌آمد، جلو آمد و گفت: «خواهرم شما به مجروح برسید من رانندگی می‌کنم.» از بد حادثه راننده آمبولانس مسیر برگشت را بلد نبود و با وجود اینکه نباید چراغ آمبولانس را در شب روشن کرد، این کار را انجام داد. با روشن شدن چراغ آمبولانس عراقی‌ها ما را به گلوله و خمپاره بستند. آن قدر آتش زیاد بود که صدای خودم را نمی‌شنیدم. فقط احساس کردم شکمم می‌سوزد.

وقتی به بیمارستان رسیدیم، آن قدر به آمبولانس شلیک شده بود که مجبور شدند برای بیرون آوردن ما در آمبولانس رااره کنند. وقتی مرا به اتاق عمل منتقل کردند علائم حیاتی من از بین رفت و به علت کثرت مجروحین مرا به سرعت به معراج شهدا منتقل کردند. نمی‌دانم چند روز طول کشید، ولی روزی که می‌خواستند شهدا را به داخل خودروی حمل شهدا منتقل کنند، دیدند مشمی که مرا داخل آن پیچیده‌اند بخار کرده‌است. این بود که مرا به سرعت به داخل بیمارستان بردند. یکی از دوستان حاضر در بیمارستان می‌گفت: دکتر وقتی که شما را دید گفت: «چرا دوباره این شهید را آوردید؟ مسئولین حمل شهدا گفتند: آقای دکتر ایشان زنده‌اند!»

در عملیات والفجر یک، امدادگر بودم. پانسمان پای یکی از مجروحان را تعویض می‌کردم که هواپیماهای عراقی منطقه را بمباران کردند. به سرعت از چادر بیرون آمدم و به منطقه بمباران شده رفتم تا مجروحین را نجات دهم. بوی سیر «بمب شیمیایی گاز خردل» در منطقه پخش شده بود. به سرعت ماسکم را زدم. وقتی به چادر برگشتم دیدم جانبازی که داشتم مداوایش می‌کردم ماسک ندارد. ماسکم را برداشتم و به‌صورت او زدم.

از خاطرات آمنه وهاب‌زاده
جانباز شیمیایی

آن شب، پس از حمله عراقی‌ها به گروه امدادی بی‌سیم زدند که آمبولانس اعزام کنند، ولی آمبولانس به مأموریت رفته بود. وقتی هم که آمبولانس آمد، راننده آن قدر خسته بود که نمی‌توانست دوباره اعزام شود. برای همین خودم با سرعت سوار آمبولانس شدم و به‌طرف منطقه به‌راه افتادم.

وقتی رسیدم با صحنه تکان دهنده‌ای روبه‌رو شدم. اغلب شهید شده بودند و آن‌هایی هم که نفس می‌کشیدند اکثراً آن قدر خون از بدنشان رفته بود که کاری از دست من بر نمی‌آمد. در این میان یک مجروح وضعیت خیلی وخیمی داشت. به هر زحمتی بود او را سوار آمبولانس کردم. رزمنده زخمی به زحمت لب‌های خشکیده‌اش را تکان داد و گفت: «امدادگر» گفتم: «بله.» بعد گفت: «راننده آمبولانس.» گفتم: «بله منم.» بعد بیهوش شد.

همین لحظه یکی از رزمنده‌ها که جان سالم



غذای نفتی

حسن رضوان خواه

تولد: ۱ مهر ۱۳۴۴

ازدواج با مهین پور سرپرست: ۱ دی ۱۳۶۱

شهادت: ۱۰ شهریور ۱۳۶۵

یک روز توی خانه با کمیل تنها بودم. یک بخاری هیزمی داشتیم که با نفت روشنش می کردیم. هر وقت هم که نفت نبود، گازوئیل می ریختیم تویش. یک ظرف کوچک مخصوص نفت برای خودم درست کرده بودم که شبیه قوری بود. کم کم پُرش می کردم تا با آن راحت تر روی هیزم ها بریزم و بخاری را روشن کنم. آن روز حواسم نبود و ظرف نفت را گوشه ای گذاشته بودم و رفته بودم بیرون اتاق و کمیل داشت توی اتاق بازی می کرد. همین که آمدم توی اتاق خشکم زد. کمیل نشسته بود و داشت ظرف نفت را سر می کشید. دست و پایم را گم کردم. نمی دانستم چه کار کنم. می ترسیدم بلایی سر بچه آمده باشد. حسن هم که نبود و این ترسم را بیشتر می کرد. تنها کاری که توانستم بکنم این بود که صاحب خانه مان، آقای پورزلفی را صدا زدم. او آمد و کمیل را بغل کرد و رفتیم دکتر. دهان بچه بدجوری بوی نفت می داد. دکتر وقتی نگرانی ما را دید گفت: «این که چیزیش نیست. این قدر ناراحت نباشید.» بعد هم که بچه را معاینه کرد، گفت: «بعد از این که بهش شیر دادی، خودش با شیر بیرون می ریزه.» خیالم کمی راحت شد. روز بعد همان طوری شد که دکتر گفته بود. وقتی بچه شیرش را بالا آورد، بوی نفت لباس و تنش را برداشت. حسن که آمد و فهمید، خیلی خونسرد کمیل را نشاند توی بغلش. نوازشش کرد و گفت: «پسر! از این به بعد هر وقت خواستی نفت بخوری مراعات کن. چون شاید تموم بشه و ما از سرما یخ کنیم.»

منبع: کتاب نیمه پنهان ماه چلدها

یک رشته خور دنی!

دوست دارید آشپز شوید یا قناد؟

توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارند؛ شغل‌هایی با اسم‌های دهان‌پرکن که همه ما جذب آن‌ها می‌شویم و گاهی بدون هیچ‌گونه علاقه‌ای می‌رویم سر وقت آن‌ها. توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارد؛ شغل‌هایی که هیچ‌کدام ما نمی‌شناسیمشان و حاضر نیستیم برویم سراغشان. اما آدم‌هایی هستند که بسیار شجاع‌اند. آن‌ها ریسک می‌کنند و جالب این‌که هیچ‌وقت هم پشیمان نمی‌شوند. آن‌ها دو سال، فقط دو سال درس می‌خوانند و خیلی زود وارد بازار کار می‌شوند.

این شماره: الهه سیدابوالقاسم رعیت - هانیه هزاوه

هانیه: اتفاقاً من هر وقت می‌خواهم کارم خوب شود، اول این کارتون را می‌بینم. یک موش هم خریده‌ام!

● **وای‌ی! واقعی؟**

هانیه: نه! عروسک است.

● **آهان.**

هانیه: اسمش هم رتتویی است.

● **رتتویی که اسم غذاست نه آدم و حیوان! (می‌خندد)**

● این درس‌هایی است که دانش‌آموزان رشته آشپزی و قنادی می‌خوانند: سلامت غذا، نگهداری غذا، بهداشت غذا، کنترل کیفیت، آشپزی روز، آشپزی سنتی و بین‌المللی، سالاد و اردور، کیک‌ساز و ترساز، قنادی سنتی، دسر سنتی، دسر بین‌المللی و...

● **حالا کدامشان را دوست دارید؟**

هانیه: آشپزی سنتی.

هانیه: کیک‌ساز و ترساز.

● **خودتان شکمو هستید؟**

هانیه: معلومه. دوست دارم با دست برم تو غذا!

هانیه: آره، اما دوست دارم یواش یواش غذا را بخورم.

● **چرا؟**

هانیه: که مزه مواد غذایی را تک‌تک بفهمم.

● شاید شما «موساکا» نخورده باشید، اما ما خورده‌ایم. رفتیم که با دو نفر گفت‌وگو کنیم. آن‌ها برایمان کیک یزدی پختند و دوستانشان موساکا. ما هم از هر دوی‌شان خوردیم. بعد هم نشستیم دور هم به گپ و گفت‌وگو.

الهه و هانیه کارت ویزیت دارند. الهه آشپزی‌اش خوب است، هانیه شیرینی‌پزی‌اش. با همین ویژگی‌ها بود که الهه شد مسئول بوفه مدرسه و برای فلافل‌هایش سرودست می‌شکستند و هانیه شروع کرد به پختن انواع و اقسام کیک و شیرینی و گرفتن سفارش برای عید نوروز! حالا هر دو ۱۸ ساله‌اند و جالب این‌که هر دو از ۶-۷ سالگی تصمیم گرفته بودند، همین شغل را انتخاب کنند. الهه می‌خواست ریاضی بخواند و هانیه تجربی. اما بعد فهمیدند رشته‌ای هست به اسم «آشپزی و قنادی». همین شد که راهشان را کج کردند و آمدند به این سمت.

هانیه از الان تصمیم گرفته است راه بیفتد برود پاریس تا بشود یک سرآشپز جهانی.

● **ای داد بیداد، اگر می‌دانستید «موش سرآشپز»** تو را گول می‌زند، اصلاً نمی‌ساختندش!**

● **خوشمزه‌ترین غذایی که خورده‌اید چه بوده؟**

هانیه: پلو کله‌گنجشکی مادر بزرگم.

هانیه: کیک شکلاتی قنادی...

● **خوشمزه‌ترین چیزی که پختید چه بوده؟**

هانیه: کله‌گنجشکی.

هانیه: کوفته تبریزی.

● **آن وقت الگوی تان در آشپزی کیست؟**

هانیه: عموی من آشپزخانه دارد. الگوی من اوست.

هانیه: موش سرآشپز!

● **کدام ماده غذایی را دوست دارید؟**

هانیه: زعفران.

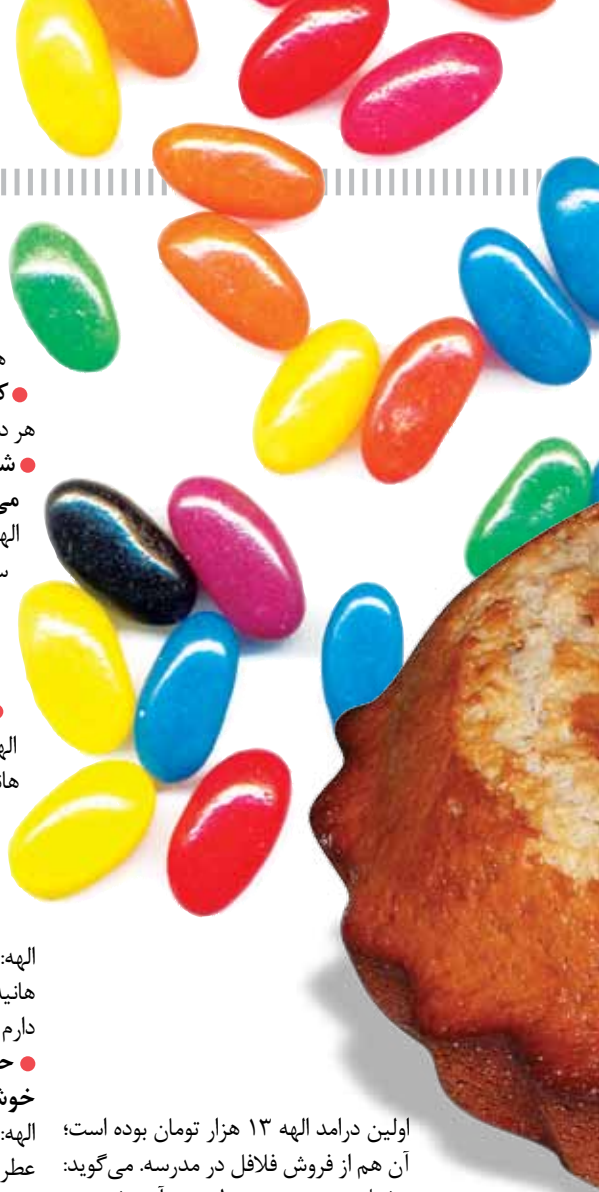
هانیه: شکلات.

● **دوست دارید همیشه توی غذا بتان چه چیزی باشد؟**

هانیه: برنج.

هانیه: پنیر موتزارلا.

● همیشه غذای آکس‌ناظم لا رچانی
● یک غذای روزانه
● عاشق آشپزی است و بالاخره آشپز می‌شود.
● با لشکر از هنرمندان و جدت، منتظران تهران



استخوان‌های مرغ را دریاوریم، بدون اینکه تغییر شکل بدهد. باید یک مرغ کامل باشد.

● **توی خانه هم آشپزی می‌کنید؟**
هر دو: هر وقت مهمان داریم.

● **بزرگ‌ترین آرزوی تان توی کارتان چیست؟**
الهه: ابداع یک غذای سنتی.

هانیه: پختن یک کیک هفت طبقه.

● **آینده شما چه شکلی است؟**
الهه: یک رستوران سنتی تأسیس می‌کنم.

● **فرق رستوران تو با بقیه رستوران‌ها چیست؟**
الهه: فرقی در طعم غذاهاست.

● **هانیه، آینده تو چه شکلی است؟**
هانیه: اگر بشود می‌روم برای ادامه تحصیل.

اگر نشود همین‌جا یک کارگاه تولید شیرینی باز می‌کنم.

شاید موساکا نخورده باشید، اما ما خورده‌ایم. وقتی الهه و هانیه داشتند تخم‌مرغ و آرد را هم می‌زدند و

وقتی داشتند کیک یزدی می‌پختند، دوستانشان آن طرف‌تر داشتند موساکا درست می‌کردند. اول بادمجان گذاشتند، سپس مخلوط گوشت و قارچ را به آن

اضافه کردند، رویش سس ریختند، بعد پوره سیب‌زمینی و بعد آن را گذاشتند

درون فر. وقتی گپ و گفت ما با الهه و هانیه تمام شد، غذا و شیرینی آماده بود.

جایتان خالی.

هانیه: نه، گفتم که!

● **کارتان سخت است؟**

هر دو: سختی‌اش شستن ظرف است!

● **شماها فیلم و برنامه درباره آشپزی می‌بینید؟**

الهه: من برنامه‌های تلویزیون را می‌بینم و سی‌دی‌های آموزشی.

هانیه: اما من بیشتر کتاب آشپزی می‌خوانم، توی اینترنت هم چرخ می‌زنم.

● **زیاد رستوران می‌روید؟**

الهه: نه.

هانیه: بله.

● **دوست دارید غذاهای فرنگی را**

هم امتحان کنید؟

هر دو: بله!

● **چه غذاهایی؟**

الهه: کیمچی.

هانیه: خرچنگ. نه اینکه بخورم‌ها، دوست دارم ببینم چه‌طور خورده می‌شود!

● **حالا به نظر تان غذاهای ایرانی**

خوشمزه‌ترند یا غذاهای فرنگی؟

الهه: ایرانی. هیچ غذایی مثل غذای ایرانی عطر ندارد.

هانیه: اما شیرینی‌های خارجی بهترند. هم تنوعشان بیشتر است، هم خامه‌ای هستند.

● **نان هم پخته‌اید؟**

هر دو سر تکان می‌دهند. که بله.

● **سخت‌ترین چیزی که تا به حال**

پخته‌اید؟

الهه: شیرینی ناپلئونی.

هانیه: مرغ گالاتین.

● **چی؟**

هانیه: باید

اولین درآمد الهه ۱۳ هزار تومان بوده است؛ آن هم از فروش فلافل در مدرسه. می‌گوید:

«خیلی بهم چسبید. دلم نمی‌آمد خرجش کنم. آن روز به این فکر می‌کردم که از این

به بعد می‌توانم خودم خرجم را دریاورم.»

اولین درآمد هانیه ۳۰۰ هزار تومان بوده است؛ آن هم از فروش شیرینی برای عید.

می‌گوید: «درآمد بالایی نیست، چون خیلی زحمت کشیده بودم. اما وقتی این اتفاق افتاد، عشقم به رشته‌ام چند برابر شد.»

● **کسی که مسخره‌تان نکرد به خاطر**

رشته‌تان؟

الهه: چرا. هم‌سن و سال‌های خودم گفتند بعد از این همه درس خواندن شدی

آشپز؟!

هانیه: آدم‌هایی که سطحشان پایین است از این فکرها می‌کنند، وگرنه

تمام دنیا می‌دانند فرانسه با آشپزهایش معروف است.

● **یعنی حرف‌هایشان دلسردتان نکرد؟**

الهه: نه، چون از سوم دبستان تصمیمم را گرفته بودم.



امام‌پرو



سه‌شنبه، ۷ آذر

مقایسه زهره و زحل

حدود یک ساعت قبل از طلوع آفتاب، در افق جنوب شرقی می‌توانید این مقایسه زیبا را ببینید. زهره پر نورتر است و سمت راست زحل قرار دارد. جدایی زاویه‌ای هم در حدود نیم‌درجه است و این دو سیاره در ارتفاعی در حدود ۱۵ درجه از افق قرار گرفته‌اند. به مرور هر چه به طلوع خورشید نزدیک‌تر می‌شویم ارتفاع آن‌ها افزایش می‌یابد اما نور خورشید آسمان را روشن‌تر می‌کند و ممکن است به این خاطر دیدن آن‌ها سخت شود.

چهارشنبه، ۸ آذر

ماه‌گرفتگی نیم‌سایه‌ای

در منطقه جغرافیایی ما نمی‌توان از لحظه آغاز شاهد این ماه‌گرفتگی بود. بنابراین از دید ما شروع این گرفتگی، هم‌زمان با طلوع ماه (حوالی ساعت ۱۷:۳۰) است که احتمالاً تنها در همان یک ساعت اول بتوان تاریخ بودن ماه را با چشم احساس کرد.

جمعه، ۲۴ آذر

اوج بارش شهابی جوزایی

از ۱۴ تا ۲۷ آذرماه می‌توان شاهد فعالیت بارش شهابی جوزایی بود. اوج این بارش شهابی حوالی ۳ بامداد ۲۴ آذر است. اگر به دیدن شهاب‌های پی‌درپی علاقه‌مند هستید، بسته پیشنهادی من برای شما این است: برنامه خواب‌تان را جوری تنظیم کنید که بتوانید چند ساعتی از بامداد جمعه را به تماشای بارش شهابی جوزایی اختصاص دهید. مثلاً خوب است که بین ۱۲ تا ۳ بامداد با تجهیزات کامل در یک رصدگاه تاریک و دور از شهر اتراق کنید و در تمام مدت به حوالی افق جنوب تا جنوب غربی نگاه کنید. احتمالاً در این مدت بتوانید ۴۰-۳۰ شهاب ببینید! حواستان باشد که منظور از تجهیزات کامل اینطور چیزهاست: لباس گرم، نقشه آسمان، چراق قوه با طلق قرمز و ...

«زمان‌هایی که نوشته شده‌اند، تقریباً برای تمام نقاط ایران

درست هستند!»

پیداه روی فضایی

اگر روزی فضاپنورد شدید، حواستان باشد که بدون ابزار از سفینه خارج نشوید. مثلاً شاید استفاده از «یک دستگاه مانور تک‌نفره» (MMU) بد نباشد. این وسیله کوله‌پشتی قدرتمندی است که می‌توان با آن آزادانه در فضا حرکت کرد. بدون آن، فضاپنورد گم می‌شود و در مداری سرگردان تا ابد به دور زمین می‌چرخد. در این تصویر «بروس مک‌کندلس» را در حال اولین پیداه روی فضایی با استفاده از یک دستگاه مانور تک‌نفره می‌بینید.

با مراجعه به نشانی زیر، مجله تصویری وبگاه ناسا را درباره اجرام منظومه شمسی و سایر اجرام کیهانی ببینید: <http://photojournal.jpl.nasa.gov>

ماه‌گرفتگی نیم‌سایه‌ای یعنی چی؟

ماه‌گرفتگی‌های درست و حسابی زمانی رخ می‌دهند که ماه از داخل سایه زمین عبور کند. با این حال ماه‌گرفتگی‌های نیم‌سایه‌ای هم وقایع جالبی هستند. در این ماه‌گرفتگی‌ها ماه از درون نیم‌سایه عبور می‌کند. گاهی چشم انسان به سختی می‌تواند این ماه‌گرفتگی‌ها را متوجه شود، چرا که نور سطح ماه به مقدار بسیار کمی افت می‌کند.

بارش شهابی یعنی چی؟

وقتی زمین از توده تکه سنگ‌های منظومه شمسی عبور می‌کند، این ذرات با سرعت بالا به درون جو زمین می‌آیند و به خاطر اصطکاک با جو می‌سوزند. نوری که از سوختن این سنگ‌های فضایی دیده می‌شود، «شهاب» نامیده می‌شود. وقتی این توده‌های فضایی تراکم بالایی داشته باشند، مشاهده شهاب‌ها طی یک دوره ده بیست روزه زیاد می‌شود. به این دوره‌های زمانی «بارش شهابی» می‌گویند که هر کدام از آن‌ها به نام یک صورت‌فلکی که کانون آن بارش است، نام‌گذاری می‌شوند.

برای خنده

خورشید سوپر استار آسمان است!

خبر کوتاه

در سال ۲۸۷ ه.ق. ابوریحان بیرونی (در خوارزم) و ابوالوفا بوزجانی (در بغداد) یک ماه‌گرفتگی را هم‌زمان رصد کردند. آن‌ها با ارسال اطلاعات رصدی‌شان برای هم، توانستند اختلاف طول جغرافیایی خوارزم و بغداد را محاسبه کنند.

گفت‌وگوی نجومی

از مهد تا المپiad

گفت‌وگو با «آرش گل‌محمدی»، دارنده مدال طلای المپiad نجوم

همه ساله تیم‌های المپiadی کشورمان به رقابت‌های جهانی گوناگون اعزام می‌شوند و مدال‌های خوش‌رنگی را برای کشورمان کسب می‌کنند. المپiad جهانی نجوم و اخترفیزیک امسال در کشور برزیل برگزار شد و ایران با داشتن دو تیم پنج نفره، مجموعاً یک مدال طلا، پنج نقره و چهار برنز به‌دست آورد. آرش گل‌محمدی که موفق به کسب مدال طلا شده‌است، می‌گوید: «راستش دقیقاً نمی‌دانم چرا به نجوم علاقه‌مند شدم، ولی مطمئنم که خورشیدگرفتگی سال ۱۳۷۸ بی‌تأثیر نبوده، دقیقاً یادم هست که آن روز به هم‌کلاسی‌هایم در مهدکودک

می‌گفتم: «بچه‌ها امروز خورشیدگرفتگیه!» آرش به همه علاقه‌مندان به نجوم توصیه می‌کند که کارشان را با شرکت در برنامه‌های همگانی نجومی یا رفتن به سایت‌های اینترنتی نجومی شروع کنند. او می‌گوید: «اگر هم کسی دوست داشته باشد در المپiad نجوم شرکت کند، به نظر من در مرحله اول باید این موضوع را بدانند که خواندن چه مطالبی لازم است. برای این کار می‌تواند با جست‌جو در اینترنت کسانی را پیدا کند که قبلاً خودشان المپiadی بوده‌اند و از طریق آن‌ها اطلاعات کافی را به‌دست بیاورد. مهم‌ترین مسئله برای یک المپiadی پاسخ به سؤال است.»



مهندسی درون

چکش تا زمانی که توی جعبه ابزار است، یک چکش است. اگر نجار آن را به دست بگیرد، می‌داند که چگونه ضربه چکش را بر سر میخ فرود آورد. اگر چکش را به دست دیوانه‌ای بدهی، جز خرابی محصولی نخواهد داشت؛ یا بر سر خودش خواهد زد یا بر سر تو. چکش در دست یک کودک یا قاتل یا دزد چه کاربردی خواهد داشت؟ اگر قسمت را رها کنی، مثل همان چکش خواهی بود توی یک جعبه ابزار. هر کس دستش به تو برسد، با تو کاری می‌کند در حد عقل و دانش و هدف خودش. اما اگر خودت را به دست نجار ماهر یا آهنگر توانا و کاردانی بدهی، می‌داند از تو چه استفاده‌ای کند. این تو هستی که تصمیم می‌گیری چکش وجود خودت را به دست چه کسی بدهی.

انسان پیچیده‌تر و قوی‌تر است. انسان علاوه بر نرم‌افزار ابتدایی غریزه، نرم‌افزار پیچیده‌تر و ارزشمندتری به نام «فطرت» دارد. خداوند توی این نرم‌افزار همه راه‌های سعادت را گذاشته است. یعنی همه انسان‌ها وقتی نرم‌افزار فطرتشان به کار بیفتد، می‌فهمند کدام کار خوب است و کدام کار بد. یعنی حتی یک دزد هم می‌داند که دارد کار بدی انجام می‌دهد و گاهی هم عذاب وجدان می‌گیرد.

حتی ممکن است از کار خودش توبه کند و به فطرت خودش باز گردد. فطرت نرم‌افزاری است که تعادل بین غریزه و سعادت بشر را فراهم می‌کند. اما همین نرم‌افزار قدرتمند پس از مدتی ممکن است کند شود. و به بازسازی و «فرش» احتیاج داشته باشد. گاهی ممکن است غرایز که کار لذت‌رسانی به بشر را هم انجام می‌دهند، آن قدر قوی شوند که فطرت نتواند کار خودش را انجام بدهد.

خداوند برای رفع مشکلات این نرم‌افزار پیامبرانی فرستاده است. این پیامبران در واقع مهندسان نرم‌افزار فطرت‌اند. آن‌ها راهنمای راه ما هستند. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون راهنمایی آنان در جاده سعادت بیفتد.

پس برای کسی شدن باید همیشه به ندای فطرت خودمان گوش کنیم و اگر صدای فطرت ما ضعیف شده بود، به مهندسان نرم‌افزار فطرت مراجعه کنیم. خداوند می‌خواهد ما کسی باشیم. چرا ما نخواهیم؟

قیمت نیم کیلو بذر گندم چند است؟ بذر گندم در دست آشپز به غذایی تبدیل می‌شود. می‌تواند غذای مرغ و خروس شود و یا به دست کشاورز به سی یا چهل کیلو گندم تبدیل شود؛ البته نه هر کشاورزی. کشاورزی که سالیان سال تجربه کشاورزی دارد. می‌داند بذر را کجا بکارد، کی و چه مقدار به آن آب بدهد و کی آن را برداشت کند. انسان بذر است. شاید گاهی بتواند خودش را بیروانند، اما باید خودش را بسپارد به کشاورز ماهر. معلم‌ها و راهنماهای زندگی همین کشاورزها هستند. کتاب‌های خوب هم از همین قبیل هستند. اما کشاورز حقیقی خود خداوند است که این بذر اولیه را خودش تولید کرده است. انسان برای کسی شدن باید خودش را به خدا بسپارد. خداوند وقتی حیوان را آفرید در او نرم‌افزاری به اسم «غریزه» گذاشت. غریزه حیوان را وامی‌دارد که برای بقای خودش بکوشد. گرسنه که می‌شود، غذا بخورد. به تناسب هر حیوانی هم غریزه مخصوص خودش را به او داده است. شیر، فیل، پلنگ، پشه و پروانه غریزه خاص خود را دارند و گوسفند، زنبور، مورچه و گربه هم غریزه مخصوص خودشان را.

انسان هم غریزه دارد. غریزه‌های بشری هم مثل غریزه‌های حیوانی هستند. اما انسان به عنوان مبارک‌ترین خلقت خداوند و عزیز در دانه و اشرف مخلوقات، باید چیزی اضافه‌تر از غریزه هم داشته باشد. نرم‌افزار



فرمایید بستنی داغ

گزارشی از همایش شیمی استان البرز

بعضی از آدم‌ها با شنیدن اسم درس شیمی به وحشت می‌افتند و یاد نمره گرفتن‌ها و نگرفتن‌هایشان می‌افتند؛ یاد فرمول‌های پیچیده و شکل ساختاری مولکول‌های عجیب و غریب و جدول مندلیف که خیلی‌ها را از این درس فراری می‌دهد. ولی خب در این بین دانش‌آموزهایی هم هستند که به علم به ظاهر غول شیمی غلبه می‌کنند و نمره‌های شیرینی هم از این درس می‌گیرند. و همیشه هم دنبال آزمایش‌های عجیب و غریب و اکتشاف هستند. و بعضی از آن‌ها طرح‌ها و برنامه‌هایی را ارائه می‌دهند که خیلی جالب‌اند و برایشان رتبه‌های خوبی هم به ارمغان می‌آورد.

و به همان نتیجه رسید. وقتی این موضوع را به معلم‌های مدرسه گفت، او را مسخره کردند. تا اینکه بالاخره یکی از دانشمندان با شنیدن این اتفاق آن را آزمایش کرد و این پدیده را به اسم خود امپمبا به ثبت رساند.

فائزه هم با دو فرضیه شروع به انجام این آزمایش کرد. با آب گرم و سرد، و با آب داغ و سرد. او در هر دو آزمایش مشاهده کرد که آب داغ و آب گرم در هر مرحله خیلی زودتر از آب سرد به درجه انجماد می‌رسد. و آب داغ زودتر از آب گرم. فائزه می‌گوید: «شاید بتوان با قراردادن قسمتی در یخچال‌ها، ابتدا مواد غذایی را گرم و بعد فریزری کرد تا ارزش مواد غذایی بیشتر حفظ شود.»



محمد زارعی هم نرم‌افزاری برای درس شیمی تهیه کرده‌است. نرم‌افزار او در یک بخش به فناوری پلیمر، پلاستیک و لاستیک می‌پردازد و در بخش دیگری به سرگرمی‌های آموزنده درس شیمی. حدود ۲۰ سرگرمی که مسائل سخت درس شیمی را به شکل سه بعدی نشان می‌دهند و به دانش‌آموزها کمک می‌کنند تا مشکلاتشان را در



فائزه نومیری

فائزه نومیری، یکی از همین دانش‌آموزهاست که پروژه‌اش را به بررسی یکی از ویژگی‌های آب اختصاص داده. فرضیه او همان پدیده «امپمبا» است که نتیجه یک اتفاق بود. سال‌ها پیش دانش‌آموزی به اسم امپمبا توانست این پدیده را به اسم خودش به ثبت برساند.

امپمبا زمانی که داشت برای یکی از کلاس‌ها بستنی درست می‌کرد، به این پدیده رسید. او مواد بستنی را همان‌طور داغ داخل فریزر گذاشته بود، چون زمان نداشت. ولی با کمال تعجب دید که بستنی‌اش خیلی زودتر از بقیه بستنی‌ها درست شد. امپمبا بارها و بارها این آزمایش را تکرار کرد



محمد زارعی

نیما در روش تصفیه آب از ازون استفاده کرده است، ولی یک مشکل بزرگ وجود دارد: «ازون سمی است، البته می‌توان ۷۵ درصد تصفیه آب را با ازون انجام داد و ما بقی را به نانو ذره نقره سپرد. نیما این راه را آزمایش کرد و به نتایج مطلوبی هم رسید. تصفیه با ازون و نانو ذره نقره خیلی کمتر از کلر و مشتقات آن مضر است.

III

طرح «استخراج کافئین از ضایعات چای» طرح جالب دیگری است که نیما نظاری ارائه داده است. تقریباً ۹۰ درصد از افراد جامعه به‌طور خودآگاه و ناخودآگاه از کافئین استفاده می‌کنند. این ماده سطح هوشیاری و آگاهی فرد را افزایش می‌دهد. همچنین باعث بی‌خوابی می‌شود و مخصوصاً در شب‌های امتحان مصرف بیشتری دارد. چای، قهوه، کاکائو و حتی نوشابه‌های انرژی‌زا از منابع کافئین هستند. نیما نظاری می‌خواهد از طریق «فرایند سنتز کافئین» ضایعات چای را به حداقل برساند. در ایران سالانه ۱۵۰ هزار تن چای مصرف می‌شود که حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار تن آن تولید کشور خودمان است. مقدار زیادی از این چای تولیدی غیرقابل مصرف است که غالباً به شکل کود درمی‌آید. نیما می‌گوید: «با ارائه این طرح می‌توان میزان ضایعات چای را از طریق سنتز کافئین به حداقل رساند. آن هم با کمترین هزینه. به‌وسیله یک دیگ جوشش که همان عصاره‌گیر است و بعد از طریق قیف جداساز می‌شود این سنتز را انجام داد. طبق آمار، با داشتن ۱۲ هزار تن ضایعات دارای سه درصد کافئین، حتی اگر یک درصد را هم بتوانیم استخراج کنیم، سالانه ۱۳۰ تن کافئین می‌توانیم استخراج کنیم.»



نیما نظاری

این درس راحت‌تر حل کنند و یادگیری بهتر و شیرین‌تری داشته باشند. این نرم‌افزار یک ویژگی جالب هم دارد. اینکه شما دیگر نیازی به استفاده از موس ندارید و به صورت خودکار به صفحات بعدی می‌روید. این نوع خواندن باعث می‌شود انسان خسته نشود و ذوق بیشتری برای خواندن مطلب مورد نظر پیدا کند.

III

روزانه چند لیوان آب می‌خورید؟ دو لیوان، سه لیوان یا بیشتر؟ دکترها می‌گویند روزانه باید هشت لیوان آب بنوشیم تا سالم بمانیم. پس اگر به فکر سلامتی خودتان هستید، روزانه هشت لیوان آب بیاشامید. اما آیا هر آبی را می‌شود خورد؟ از حدود ۴۰ سال پیش تا به حال، تصفیه آب در لیوان با کلر و مشتقات آن انجام می‌شود که این روش خطراتی هم دارد. نیما زواری، طرح «تصفیه آب با نانو ذره نقره و ازون» را ارائه داده است. امروزه دیگر در بیشتر کشورهای صنعتی از کلر برای تصفیه آب استفاده نمی‌شود.



نیما زواری



دوربین دیجیتال

کلمه «عکاسی» واژه‌ای است یونانی و ترکیب شده، به معنی «طراحی با نور» (photography). عکاسی روش ثبت تصاویر ثابت روی یک صفحه حساس به نور است. دوربین‌های دیجیتال هم از همین قانون قدیمی پیروی می‌کنند، اما در مقابل ثبت تصاویر روی فیلم‌های حاوی مواد شیمیایی حساس به نور، آن‌ها با پردازش شدت نور و ضبط این اطلاعات به صورت دیجیتال این کار را انجام می‌دهند. دوربین‌های دیجیتال جدید به‌طور کلی دارای پیش‌فرض‌های متفاوتی هستند و توانایی ضبط صدا و فیلم‌برداری را نیز در اختیار عکاسان قرار می‌دهند.

سامانه دیجیتال

۱ برداشتن تصویر

تصویر دیجیتال

تصویر به صورت وارونه نمایان می‌شود.



CCD

شاتر

شاتر مدت زمان عبور نور برای ثبت تصویر را تعیین می‌کند. عموماً براساس ثانیه اندازه‌گیری می‌شود. هرچه شاتر سریع‌تر بسته شود، مدت زمان نوردهی کوتاه‌تر خواهد شد.

دیاگرام

میزان نور وارد شده به لنز را تنظیم می‌کند. واحد اندازه‌گیری آن F است. هرچه اندازه عددی F بزرگ‌تر باشد، میزان باز بودن دیاگرام کمتر است.

عدسی

عدسی روی سوژه فکوس و امواج نوری رسیده از سوژه را معکوس می‌کند و سپس آن‌ها را به شکل هم‌گرا به یک تصویر واحد تبدیل می‌سازد.

سوژه

حسگری که جایگزین فیلم عکاسی شد

«Charged-coupled device» (CCD) از تعداد زیادی دیودهای حساس به نور تشکیل شده است، فتوسایت‌هایی که فوتون‌ها (نور) را به الکترون تبدیل می‌کنند.

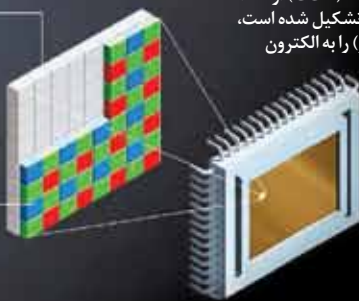
فتوسایت‌ها

سلول‌های حساس به نوراند. میزان نور تابیده شده روی فتوسایت‌ها مستقیماً متناسب به بار الکتریکی تبدیل می‌شود که یکجا جمع می‌شود.



فیلترها

برای ساختن تصویر رنگی، گروهی از فیلترها باید تصویر را به مقدارهای مشخصی از رنگ‌های قرمز، سبز و آبی تجزیه کنند.



CCD

تکاملی طولانی

دوربین اتاق تاریک

اشعه‌های نور ساطع شده از شیء از میان حفره بسیار کوچکی تصویر را در داخل جعبه دوربین به صورت وارونه منعکس می‌کردند. یک عدد عدسی نور را متمرکز می‌کند و تصویر را واضح نشان می‌داد. آینه‌ها برای منعکس کردن تصویر روی صفحه حساس مورد استفاده قرار می‌گرفتند. و عکاس در به‌طور مداوم مراقب عکس نمایان شده بود.

سطوح حساس به نور

به‌وسیله یک دانشمند آلمانی به نام فردریش شولتز ثابت شد که نور باعث سیاه شدن نیترات نقره می‌شود.

اصول پمیری و شیمیایی با هم ترکیب شدند

عکس‌ها به‌وسیله قرار دادن مستقیم ورقه‌هایی روی کاغذهای حساس به نور، به‌دست می‌آمدند، اما عکس‌ها قابلیت ثبوت نداشتند و به مرور از بین می‌رفتند.

فیسه‌فور شپسه

یک ورقه نازک که با «بیتومن» پوشیده شده بود را به مدت زمان ۸ ساعت در معرض نور قرار داد. بیتومن در این عمل سخت شده و به رنگ سفید درمی‌آید و تصویر را تشکیل می‌دهد. قسمت‌هایی که سخت نشده‌اند به‌وسیله شستن از بین می‌روند.



۱۸۲۶

۱۸۰۲

۱۷۲۵

۱۵۰۰



۲ فرایند پردازش دوتایی (باینری)

برای تبدیل بار الکتریکی فتوسایت (آنالوگ) به امواج دیجیتال، دوربین از یک مبدل استفاده می‌کند (ADC) که با اختصاص دادن مقادیر باینری به هر کدام از بارهای حفظ شده در فتوسایت، آن‌ها را به عنوان پیکسل ضبط می‌کند.

مخلوط افزودنی

هر پیکسل براساس میزان مشخصی از سه رنگ قرمز، سبز و آبی رنگی دیده می‌شود. تغییر میزان هر کدام از این سه رنگ می‌تواند هر رنگ دیگری را در طیف بصری به وجود بیاورد.



۲۵۵

صفر

میزان هر کدام می‌تواند از صفر تا ۲۵۵ تغییر کند.

رزولوشن

با واحد PPI اندازه‌گیری می‌شود. یا به عبارت دیگر، پیکسل بر هر اینچ مربع. یعنی تعداد پیکسل‌هایی که می‌توانند به وسیله دوربین ضبط شوند. این مقدار اندازه و کیفیت عکس را مشخص می‌کند.

کارت حافظه



۳ فشرده‌سازی و نگهداری

هر زمان که تصویری دیجیتالی می‌شود، یک میکروپروسسور آن را به صورت اطلاعات در یک حافظه جانبی با پسوند JPG یا TIFF فشرده می‌کند.

۱۱۰ میلیون

تعداد دوربین‌های فروخته شده در سراسر دنیا در سال ۲۰۰۶ است.

عکاسی ویدئویی

شرکت «سونی» دوربینی انعکاسی ساخت که تصویرها را روی صفحه‌های مغناطیسی ضبط می‌کرد.

عکس‌های رنگی

برادران «لومیر» با بهبود بخشیدن به استفاده از شیشه‌های پوشیده شده با دانه‌های رنگی امکان دسترسی به عکس رنگی را فراهم کردند.

فیلم‌های

انعطاف‌پذیر

دوربین‌های کدک از یک حلقه فیلم حساس به نور سلولونید استفاده می‌کردند. هر حلقه قابلیت انداختن ۱۰۰ عکس را داشت.

صفحات

شیشه‌ای

جای‌گزینی کاغذ به جای صفحه شیشه‌ای کامل می‌شود. صفحات با نیترا ت نقره حساس می‌شوند که قبلاً تصویر منفی را دریافت کرده اند. این کار فقط چند ثانیه طول می‌کشد.

کالوتایپ

به وسیله «تالپوت» اختراع شد. این اولین شکل تهیه «مثبت» از «منفی» است. نوردهی بین یک تا پنج دقیقه طول طول می‌کشد. می‌توان بی‌نهایت کپی از تصویر منفی تهیه کرد.

دگروتایپ

دگروتایپ در نهایت تصاویر دارای جزئیات را روی ورقه‌های سری پوشیده شده با نقره و حساس به نور با پد به دست آورد. عکس‌ها به وسیله بخار جیوه توسعه داده شدند و با محلول سالین تثبیت شدند.



۱۹۸۹



۱۹۰۷



۱۸۸۹



۱۸۵۱



۱۸۴۱



۱۸۳۹

چه لباسی انتخاب کنیم؟

چرخه انتخاب پدیده نو و کهنه

در انتخاب هر پدیده نو و کهنه‌ای - فرقی نمی‌کند - باید چرخه‌ای را طی کنیم:

● اول، شناخت و ارزیابی، یعنی انطباق یا عدم انطباق آن پدیده یا مد با ضوابط

دینی؛

● دوم، اصلاح و احیاناً تکمیل آن در صورت نیاز؛

● سوم، پذیرش یا عدم پذیرش آن. این شیوه به‌خصوص در مورد مدها شیوه‌ای منطقی است. اینکه تصور کنیم هرچه دنیا آن را پسندید و پدیده قرن

در شماره‌های پیشین از مد گفتیم و اینکه خاستگاه آن و زمینه‌های گسترش آن کدام‌اند و در نهایت، مدگرایی افراطی چه تبعات منفی‌ای در پی دارد. در این شماره می‌خواهیم تکلیف‌مان را با مد روشن کنیم و ببینیم بالاخره ما باید با مدها چه برخوردی داشته باشیم.

عرصه وجود دارد؛ راهی میانه. یعنی نه سنت‌ها و هنجارهای پیشینیان را به‌خاطر اینکه کهنه‌اند یک‌جا رد کنیم، و نه هر پدیده نو و تازه‌ای را به دلیل تازگی و به‌روز بودنش، تأیید بله، راه درست آن است که دست به انتخاب بزنیم و آگاهانه برگزینیم.

آیا باید مانند بعضی‌ها، هر پدیده نو و مدی را چشم بسته بپذیریم تا از قافله به اصطلاح تمدن عقب نمانیم؟ یا برعکس، مانند برخی دیگر از همان ابتدا در برابر هر پدیده مدنی گارد بگیریم و آن را رد کنیم و صرفاً در همان سنت‌های گذشته زندگی کنیم؟ اما راهی دیگر نیز در این

دین و خودآرایی

در رهنمودهای دینی درباره خودآرایی به موارد زیادی تصریح و توصیه شده است؛ از جمله: لباس تمیز پوشیدن و آراسته پوشیدن؛ شانه زدن موها، نظافت؛ خوشبو کردن بدن و لباس.

در مورد لباس نیز اسلام مد خاصی نیاورده، بلکه تنها به بیان اصول کلی لازم در این زمینه بسنده کرده است.

فرضاً اینکه لباس به گونه‌ای نباشد که عفت و پاکي با آن خدشه دار شود. یعنی از نظر شکل، رنگ و طرح نباید احساسات شهوانی دیگران را برانگیزد یا از شباهت به کفار و بیگانگان و تقلید محض از آنان عاری باشد.

کافی است که تنها هویت فرهنگی خودی را به نمایش بگذارد، زیرا مسلمان حق ندارد هویت فرهنگی خود را از دست بدهد و اسیر روحی و روانی بیگانگان شود.

مسلمان مؤمن تنوع طلب، با رعایت این اصول، آزاد است که به هر شکل که می‌خواهد لباس بپوشد و از رنگ‌های گوناگون استفاده کند.

اسلام که نمی‌خواهد همه یک‌جور لباس بپوشند. در حدیثی از **امام صادق(ع)** آمده است: «خیر لباس کلی زمان لباس اهل» یعنی بهترین لباس هر زمانی، لباس مردم همان زمان است (میزان الحکمه، جلد ۱۱، ص ۵۲۸۹، حدیث ۱۸۰۸۱).

این است که می‌بینیم لباسی که **امام رضا(ع)** می‌پوشیدند، با نوع لباس امام علی(ع) متفاوت بود.

این موضوع را که برخی از اطرافیان نیز بر نمی‌تافتند و حتی به آن حضرت نیز جاهلانه اشکال می‌گرفتند.

خود امام رضا(ع) در جایی فرموده است: «دوست داران بی‌بضاعت من، دوست دارند که من روی نمد بنشینم و لباس درشت - زبر - بپوشم، در حالی که زمانه (ما) آن را نمی‌پذیرد.»

دین با اصل مد مخالفتی ندارد

این است که دین با اصل مد و نوآوری در شکل و آداب زندگی مخالفتی ندارد و امروزی شدن را در شکل درست آن، یعنی در جهت بهبود زندگی و تحرک و جست‌وجوی دستاوردهای نو می‌پذیرد؛ به شرطی که این دستاوردها با اصول و ضوابطی که دین بر آن‌ها تأیید کرده است، همخوانی داشته باشد.

به عنوان نمونه، اسلام پیروی از مد را در حد اعتدال در شیوه لباس پوشیدن با رعایت اصولی که در پوشش شرعی آمده است، رد نمی‌کند. اسلام که با زیبایی و خودآرایی مخالف نیست.

دین اسلام براساس فطرت بنا شده است. مگر میل به خودآرایی و زیباسازی محیط، امری فطری و ذاتی نیست؟ و مگر با این کار نیست که هم زمینه آراستگی محیط زندگی انسان فراهم می‌آید و هم انگیزه تعالی و تداوم زندگی اجتماعی تقویت می‌شود؟

با این کار - زیباسازی خود و محیط پیرامون - عواملی که موجب ایجاد نفرت و دوری مردم از یکدیگر و یکنواختی زندگی می‌شود، از محیط زندگی آدمی رخت برمی‌بندد و جنبه‌های مثبت کمال‌خواهی و زیبایی دوستی انسان‌ها شکوفا می‌شود.

بی‌دلیل نیست که می‌بینیم، در سیره بزرگان دینی، همواره با این منطق غلط که پرهیز از خودآرایی و آراستگی دلیل وارستگی از قید نفس و بی‌اعتنایی به دنیا است، به شدت برخورد شده است. زیرا این کار نه تنها موجبات تنفر دیگران را فراهم می‌آورد، بلکه با اصل عزت‌نفس و کرامت و منزلت انسان نیز همخوانی ندارد. به علاوه بی‌توجهی به نعمت‌ها را نیز در خود دارد. **امام صادق(ع)** در سخنی به عبید ابن زیاد فرمود: «آشکار ساختن نعمت نزد خدا، محبوب‌تر از نگهداری آن در گنجینه لباس است. پس زهار که جز در نیکوترین نوع لباس مردم زمان خویش ظاهر نشوی.» (میزان الحکمه، جلد ۱۱، ص ۵۲۸۹).

شد، دیگر درست است، تصور درستی نیست. مطلقاً پسند که دلیل نمی‌شود. اتفاقاً یکی از چیزهایی که مسلمان نباید تحت تأثیر آن قرار بگیرد، همین پسند جامعه است. **امام علی(ع)** فرموده است: «اگر راه حق را پیدا کردید، از اینکه در اقلیت هستید هرگز وحشت نکنید.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۹).

اسلام برای کفش و لباس مد خاصی نیاورده است

در برخورد با هر مد، ابتدا باید آن را ارزیابی کرد و با ضوابط دینی سنجید. باید دید دین در مورد مد چه دیدگاهی دارد. از اسلام‌شناس بزرگ، شهید **مطهری** بشنویم: «اسلام نه برای کفش و لباس مد خاصی آورده، نه برای ساختمان‌ها سبک و استیل معینی در نظر گرفته، و نه برای تولید و توزیع، ابزارهای مخصوصی معین کرده است - اساساً - اسلام به شکل ظاهر و صورت زندگی که وابستگی اساسی دارد به میزان دانش بشری، نپرداخته است - از این رو - در اسلام یک وسیله یا یک شکل ظاهری و مادی نمی‌توان یافت که جنبه تقدس داشته باشد تا فرد مسلمان، خود را موظف بداند که

آن وسیله و شکل را برای همیشه حفظ کند. اسلام نگفته که خیاطی، بافندگی، کشاورزی، حمل و نقل و جنگ یا هر کار دیگر از این قبیل باید با فلان ابزار باشد.» (نظام حقوق زن در اسلام، ص ۹۶-۹۷). اسلام تنها اصول و چارچوب‌ها را در این زمینه‌ها مشخص کرده است. دستورهای اسلام مربوط است به روح، معنی و هدف زندگی و باز به قول ایشان: «اسلام نه گفته با دست غذا بخور نه گفته با قاشق غذا بخور، گفته در هر حال نظافت را رعایت کن.» (همان، ص ۱۰۲).



وقتی دستگیره کشو لق می‌شود

مهم‌ترین اشکالی که برای کشو پیش می‌آید. شل شدن یا کنده شدن دستگیره است. در این شماره یاد می‌گیریم که چگونه دستگیره کشو را سفت کنیم.



یک واشر بزرگ پشت پیچ می‌گذاریم.



حالا مجدداً قاب کشو را سر جایش
سفت می‌کنیم.



پیچ‌های قاب کشو را باز می‌کنیم.

بردن لکه چربی از روی چوب



ممکن است سطوح چوبی با
استفاده‌های مکرر و یا ناصحیح کدر
و یا لک‌دار شوند. برای از بین بردن
لکه‌ها می‌توانیم به این روش عمل
کنیم:

نگران نباشید. لکه چوبی از روی چوب به راحتی پاک می‌شود.

تعمیر افتادگی صفحه روی کابینت بسیار آسان است. معمولاً شرکت‌های «ام‌دی‌اف» سازی برای سوراخ‌ها و خراش‌های ریز مواد پرکننده هم‌رنگ آماده و به بازار عرضه می‌کنند. اما وقتی یک تکه از لبه صفحه می‌افتد، می‌توانید آن را به این روش اصلاح کنید.



۲ افتادگی را با دقت در محل قرار می‌دهیم و چند لحظه نگه می‌داریم.



۳ بعد از اینکه چسب خودش را گرفت، با استفاده از مداد و یا مداد شمعی سفید، باقی‌مانده چسب را از بین می‌بریم.



۱ با استفاده از یک تکه پلاستیک یا چوب، قسمت افتاده، و لبه کابینت را به چسب چوب آغشته می‌کنیم. چند لحظه چسب را با دست نگه می‌داریم.



۳ کمی روغن مناسب چوب را با یک دستمال به محل لکه می‌مالیم و بعد با پارچه تمیز می‌کنیم. برای نتیجه بهتر این کار را تکرار کنید. پوشیدن دستکش را فراموش نکنید.



۲ کمی ماسه نرم روی لکه می‌ریزیم. بعد با یک تکه چوب، خیلی ملایم سطح را مالش می‌دهیم. بعد با یک تکه پارچه سطح را کاملاً تمیز می‌کنیم. حرکت دست باید بسیار آهسته و ملایم باشد.



گذر از نوجوانی

برای این دوره چه برنامه تغذیه‌ای باید در نظر گرفت؟

اشاره

فکر می‌کنم حالا که به آرامی در حال عبور از جاده نوجوانی به شاهراه جوانی هستید، درباره بلوغ می‌دانید. این که در چه سنی بالغ شده و بعد از بلوغ چه اتفاقاتی می‌افتد، اما از آن جایی که زمان دقیقی را برای بلوغ همه دختران نمی‌توان در نظر گرفت و دوره سنی‌ای بین ۹ تا ۱۶ سالگی را برای این اتفاق در نظر می‌گیرند، به همین دلیل یادآوری برخی نکته‌های پایه‌ای ضروری است. پس ابتدا نگاهی داریم به اتفاقات دوره بلوغ و سپس به بررسی نیازهای تغذیه‌ای این دوران می‌پردازیم. فراموش نکنید که عادت ماهیانه اتفاقی نیست که یک‌بار آن را تجربه کرده و دیگر اتفاق نیفتد. بنابراین یادآوری نکاتی در این باره، در هر سنی که باشیم، مفید است.

بلوغ در دخترها با تغییرهای ظاهری آغاز می‌شود. این تغییرها عبارت‌اند از:

۱. جهش قدی: اگر کمی بیشتر در آینه به خودتان نگاه کنید، می‌بینید که به تدریج در حال قد کشیدن هستید. آستین لباس‌ها کوتاه شده و شلوار تا بالای قوزک پا آمده است! این یعنی بلوغ آغاز شده است. جهش قدی دخترها در مقایسه با پسرها دو سال زودتر آغاز می‌شود. این جهش بین ۹ تا ۱۱ سالگی اتفاق می‌افتد. که تا پیش از این مو وجود نداشت، موهایی دیده می‌شود که به تدریج پررنگ‌تر می‌شوند.

۲. موهای جدید: در نقطه‌هایی از بدن که تا پیش از این مو وجود نداشت، موهایی دیده می‌شود که به تدریج پررنگ‌تر می‌شوند.

۳. یک تغییر ناخوشایند: ۸۵ تا ۹۰ درصد دختران در دوران بلوغ، روی پوستشان جوش‌های ریز و درشتی ظاهر می‌شوند که به آن «آکنه» یا «جوش» می‌گویند.

۴. افزایش تعرق: اگر تا قبل از این عرق نمی‌کردید یا اگر عرق می‌کردید و بوی خاصی نمی‌داد، از این به بعد باید منتظر تعرق بیشتر باشید. لازم است برای جلوگیری از بوی بد عرق، حمام کردن و استفاده از خوشبو کننده را فراموش نکنید.

۵. رشد سینه‌ها: یکی از شاخص‌ترین تغییرات دختران در دوره بلوغ، رشد تدریجی سینه‌هاست.

۶. تغییر اندام‌ها: با شروع دوران بلوغ، میزان چربی ذخیره شده در بدن به‌ویژه در برخی نقاط بیشتر و به این ترتیب در برخی نقاط، بدن دچار تغییر شکل می‌شود. مواظب باشید که شکمتان بزرگ نشود.

۷. عادت ماهانه: بین سنین ۹ تا ۱۶ سالگی باید منتظر اتفاق «عادت ماهانه» یا همان «قاعدگی» و «پریود» باشید. لازم

است نکات مهم را از مادران بیاموزید و رعایت نظافت را نیز فراموش نکنید.

منوی غذا در دوره بلوغ

مهم‌ترین نیاز بدن در دوره بلوغ، تأمین نیازهای تغذیه‌ای و به‌طور خاص مواد مغذی است. متخصصان تغذیه معتقدند اگر طبق الگوی «هرم تغذیه‌ای» عمل کنید، مشکلاتی مانند اضافه وزن یا لاغری مفرط نخواهید داشت. از شاخص‌ترین نیازهای تغذیه‌ای دختران می‌توان به تأمین آهن، اسید فولیک، کلسیم، روی، ویتامین‌های D و A و ویتامین‌های خانواده B اشاره کرد.

غلات و حبوبات

یکی از نخستین نیازهای دختران در دوره بلوغ، مصرف غلات و حبوبات است. برای مصرف به میزان آن‌ها توجه کنید: نان: به اندازه یک کف دست شامل نان



تأیید: مجیدان مشخص مصرف هر ماده غذایی در علم تغذیه است. این مقدار براساس نیاز بدن هر فرد مشخص می‌شود. می‌توان برای تعیین مقدار آن از متخصص تغذیه کمک گرفت.



هیدرات کربن

هیدرات‌های کربن همان ترکیب‌های قندی هستند. خوردن انواع شیرینی، شکلات و... اما می‌توان گلوکز مورد نیاز بدن را از طریق مصرف منابع طبیعی هیدرات کربن شامل توت، خرما، کشمش، انواع آجیل خام و... تأمین کرد.

سبزی باید مصرف کنیم. اگر این مقدار را به صورت واحدی در نظر بگیریم، روزانه یک لیوان سبزی خام و نصف لیوان سبزی پخته مصرف کنید.

ویتامین‌ها و مواد معدنی

با مصرف مقدار مناسب از گروه‌های غذایی که به آن‌ها اشاره کردیم، نیاز بدن به انواع ویتامین‌ها و مواد معدنی تأمین می‌شود. در صورتی که تأمین نشد، لازم است با مشورت متخصص تغذیه، نیاز بدن از طریق مصرف مکمل‌های غذایی تأمین شود.

لبنیات

این گروه کلسیم و ویتامین D مورد نیاز بدن را تأمین می‌کنند. میزان مصرف لبنیات روزانه بین ۲ تا ۳ واحد* است. هر لیوان شیر از نظر ارزش غذایی معادل یک لیوان ماست، یک لیوان کشک و ۲ لیوان دوغ محسوب می‌شود. بهتر است این خوراکی‌ها از انواع کم چرب باشند.

آهن‌سازی

یکی از نیازهای ضروری دختران، تأمین آهن مورد نیاز بدن است. آمارها نشان می‌دهد بسیاری از دختران جوان به دلیل کمبود مصرف منابع آهن دچار کم‌خونی ناشی از فقر آهن هستند. بهترین راهکار تأمین این نیاز، مصرف مواد غذایی حاوی این منبع شامل جگر، پسته، انواع آجیل‌های خام، شیر غنی‌شده با آهن، غلات و حبوبات و... است. در صورت نیاز با مشورت متخصص تغذیه می‌توانید از مکمل‌های حاوی آهن و یا قرص آهن استفاده کنید. اما از آن جایی که قرص آهن باعث بروز یبوست می‌شود، بنابراین باید مصرف مواد غذایی حاوی فیبر را فراموش نکرد.

پروتئین‌ها

اگر این خوراکی‌ها برای بزرگسالان خیلی خوب نیستند، اما برای نوجوانان بسیار ضروری‌اند. بهترین میزان مصرف این مواد غذایی، روزانه ۵ واحد است. هر واحد گوشت عبارت است از ۳۰ گرم گوشت کم چرب، یک عدد تخم‌مرغ، نصف لیوان حبوبات پخته یا مغزها یا آجیل‌ها و یا ۴۵ گرم پنیر. مصرف این خوراکی‌ها نیاز بدن به آهن را تأمین می‌کند. علاوه بر این که نیاز بدن به اسیدهای آمینه ضروری مرتفع می‌شود.

چربی‌ها

هرچه قدر میزان دریافت چربی‌های اشباع مانند کره، گوشت پرچرب، خامه، سوسیس و کالباس، و... کم شود، بهتر است. این موضوع را فراموش نکنیم که بدن به این ترکیبات غذایی هم نیاز دارد، اما باید نیاز بدن به این ترکیب‌ها از طریق خوردن منابع سالم تأمین شود. بهترین منابع چربی‌ها عبارت‌اند از: روغن زیتون، روغن آفتابگردان، روغن سویا، دانه سویا و آجیل‌های خام.



سنگک، تافتون یا بربری. درباره نان لواش میزان مصرف چهار کف دست است. برنج: به اندازه ۲ تا ۵ قاشق سرخالی. بهتر است برنج به صورت کته باشد. سایر خوراکی‌ها: ماکارونی به اندازه نصف لیوان؛ یک عدد سیب‌زمینی پخته متوسط؛ سه عدد بیسکویت؛ یک سوم لیوان حبوبات پخته شامل عدس، لوبیا چیتی، سویا و...

سبزی‌ها و میوه‌ها

این گروه باعث تنظیم عملکرد دستگاه گوارش می‌شوند و به سلامت پوست و مو کمک می‌کنند. برای مصرف بهتر، به این الگوی تغذیه‌ای دقت کنید:

میوه: میزان مصرف میوه ۲ تا ۵ واحد در روز است. برای این کار کافی است به عنوان میان‌وعده بین وعده صبحانه تا ناهار و بین ناهار تا شام، چند عدد میوه و... نوش‌جان کنید.

سبزی: روزانه بین ۳۰۰ تا ۷۰۰ گرم





موتوکراسی آشنایی با موتورسواری

دستکش، لبه کلاه، لباس مسابقه، محافظ سایش و چکمه.

موتوکراس - سوپرکراس

در این مسابقات، «سرعت» و «پرش» مهم‌ترین اصول در رقابت‌ها هستند. مسابقات موتوکراس در محوطه‌ای بسته (پیست) برگزار می‌شوند که درون آن‌ها پر از پستی و بلندی است. همچنین، شیارهای فراوانی در طول پیست وجود دارند که چرخ‌ها در آن‌ها قرار می‌گیرند و از سقوط موتورسوار جلوگیری می‌شود. سوپرکراس نیز روی پیستی برگزار می‌شود که جنس آن از خاک یا ترکیبی از ماسه و خاک رس است.

علامت آغاز مسابقه: موتورسواران همگی پشت خط شروع مسابقه می‌ایستند و یک مقام رسمی آغاز مسابقه را اعلام می‌کند. اگر شرکت‌کننده‌ای

اگرچه نخستین وسایل دوچرخه‌ای که با موتوربخار کار می‌کردند، قبل از دهه ۷۰ قرن ۱۹ در آمریکا و اروپا مورد استفاده قرار گرفتند، اما امتیاز این اختراع در سال ۱۸۷۱ به صورت رسمی به فرانسوی‌ها داده شد. با گذشت زمان سایر وسایل کمکی نیز به موتورها افزوده شد. در اواخر قرن نوزدهم گیربکس (دنده) نیز در موتورها رواج پیدا کرد و با پیشرفت در ساخت این وسیله موتورها به سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ساعت نیز دست یافتند.

مسابقات بین‌المللی شش روزه، موتوبال، موتورسواری در چمن، موتورسواری در خاک و موتورسواری روی یخ نیز از دیگر رقابت‌های موتورسواری هستند.

تجهیزات

تجهیزات با توجه به اهمیت «سرعت» در مسابقات موتورسواری سبک بودن تجهیزات موتورسوار مهم‌ترین اصل در رسیدن به حداکثر سرعت است. شاسی موتور معمولاً از آلیاژهای آلومینیوم یا تیتانیوم ساخته می‌شوند و به منظور کاهش اصطکاک با هوا سطح آن‌ها از فیبرکربن تهیه می‌شود. یک موتورسوار از تجهیزات دیگری نیز استفاده می‌کند که عبارت‌اند از: محافظ‌صورت و گردن،

مسیرهای مسابقه موتورسواری ممکن است ثابت باشند. یعنی برای برگزاری مسابقه‌ای خاص ساخته شده یا مسیرهای موقتی باشند. یعنی این مسیر تنها به منظور برگزاری یک رقابت ساخته شده باشد و پس از آن در هنگام برگزاری رقابتی دیگر، شکل آن تغییر کند. مسافت این مسیرها از ۳/۵ تا ۱۰ کیلومتر است و در تمام رقابت‌ها، حداقل ۲۵۰ متر از شروع مسابقه باید مسیری صاف و بدون ناهمواری باشد.

سایر مسابقات

از دیگر رقابت موتورسواری می‌توان به رقابت‌های ترکیبی اشاره کرد که هم در جاده و هم در بیرون آن برگزار می‌شود.

انواع مسابقات

جایزه بزرگ سرعت grand prix

این مسابقه در خارج از بازه و در مسیری بسته (همچون پیست دوومیدانی) برگزار می شود. موتورسواران حاضر در مسابقه نیز اجازه دارند قبل از مسابقه برای آشنایی بیشتر با مسیر در آن به تمرین بپردازند. علامت شروع مسابقه یک چراغ با نور قرمز رنگ است در این حالت شرکت کنندگان باید آماده حرکت شوند. به محض آن که نور سبز شد، حرکت شروع می شود. مسابقات معمولاً ۲۰ الی ۳۰ دقیقه طول می کشد.

مسابقات بین المللی جایزه بزرگ

معمولاً در هر سال ۱۶ رقابت جایزه بزرگ در سطح جهانی برگزار می شود. در هر رقابت ۱۵ شرکت کننده مسابقه می دهند که به نفر اول ۲۵ امتیاز، نفر دوم ۲۰ امتیاز و نفر سوم ۱۶ امتیاز اعطا می شود. از این رتبه به بعد، امتیازات یکی یکی کم می شوند. موتورسواری که در مجموع ۱۶ رقابت جایزه بزرگ امتیاز بیشتری کسب کند، در پایان سال به عنوان موتورسوار شماره یک انتخاب می شود.



علاقه مندان از آن ها، کم کم گروهی به فکر افتادند که با برگزاری مسابقات موتورسواری، مهارت خود را به دیگران نشان دهند. بدین ترتیب، اولین مسابقات موتورسواری در میدان ارک تهران و جلالیه (پارک لاله) با موتورهای از قبیل B.S.A، ماچلس تریومف، آریل رویال و سه تفنگه برگزار شد. در اوایل دهه ۴۰ یکی از واردکنندگان برای تبلیغ بیشتر این موتورها دست به برگزاری مسابقه ای به صورت تور تهران- مشهد زد. در سال ۱۳۵۳ ش. اولین برنامه دقیق برای مسابقات موتورسواری ایران توسط دو قهرمان خارجی از کشورهای ژاپن و چکسلواکی طرح شد. «احمد توسلی» بنیانگذار مسابقات اتومبیل رانی در ایران مسابقاتی را در نیمه دهه ۵۰ برگزار کرد که با حضور ۱۶۰ موتورسوار از کشورهای ایران، آمریکا، ژاپن و اتریش انجام شد و نقطه نهایی مسیر، قلّه توجال بود. اندکی پس از این مسابقه کم نظیر، انجمن موتورسواری ایران تأسیس شد. این انجمن کمتر از دو دهه بعد تبدیل به فدراسیون شد و در سال ۱۳۸۹ / ۱۳۶۸ شمسی عضو فدراسیون بین المللی موتورسواری شد.

زودتر از اعلام آغاز، حرکت را شروع کند، داور با نشان دادن پرچمی قرمز رنگ، شروع مسابقه را باطل اعلام می کند و دستور می دهد که همگی دوباره به پشت خط آغاز برگردند تا فرمان آغاز داده شود. ۲۵ موتورسوار باید به شکلی پشت خط قرار بگیرند که هر نفر حداقل یک متر با موتور کناری خود فاصله داشته باشد.

موتورسواری در ایران

موتورسواری در ایران در انتهای دهه ۲۰ شمسی آغاز به کار کرد. در سال ۱۳۲۸ ش. کشور ایران موتورسیکلت های فراوانی را از انگلستان وارد کرد. با ورود این موتورها و افزایش استفاده



گاه شمار



۱۸۶۸

نخستین وسایل دوچرخ موتوردار، در اروپا و آمریکا مورد استفاده قرار گرفتند. این وسایل از موتور بخار استفاده می کردند.

۱۹۰۳

سرعت سریع ترین موتورسیکلت ها به ۱۲۰ کیلومتر در ساعت رسید. چنین سرعتی تا آن زمان رکورد محسوب می شد.

۱۹۲۲

نخستین مسابقه استقامتی موتورسواری در «پول دی اور» واقع در فرانسه برگزار شد. مدت زمان این رقابت ۲۴ ساعت بود.

ایستگاه شعر

دفتر زندگیم پر شده از «گاف»، دریغ
«چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم»

نمی‌دونی از عشقت چه کشیدم
چه برقی توی چشمای تو دیدم
منو هی می‌زنن تا تو بتابی
تو یه مهتابی هستی من کلیدم!

گرد عالی

طنز در دستگاه اصفهان
زندگی بی‌المی نیست بهار طربش
زخم تا خنده فروش است نمکدانی
هست

بیحد دهلوی

خاطرات دانش‌آموزی آقای همساده

شدم، داغون داغون. رفتم مدرسه دیدم آقا، مدرسه رو خراب کردن جاش دارن بیمارستان می‌سازن. رفتم جلو از مهندس ساختمان پرسیدم: آقا اینجا قبلاً مدرسه نبود؟ گفت: چرا بود، ولی آموزش و پرورش چون مدرسه زیادی داشت، اینجا رو واگذار کرد. این مدرسه با مدرسه پایینی یکی شدن. الان دانش‌آموزان رفتن مدرسه پایینی. بدو رفتم مدرسه پایینی. گفتن: جا تموم شده. آخرین نفر قبل از تو اومد تو مدرسه دیگه جا نداریم. گفتن: من یه نفرم، بگین بچه‌ها یه خورده جمع‌تر وایسن منم جا بشم. گفتن: برو مدرسه اون طرف شهر، جا نیست.

چهارشنبه

مدرسه اون طرف شهر تا خونه من چهار ساعت راه بود. وقتی رسیدم مدرسه که بچه‌ها داشتن تعطیل می‌شدن. گفتن: تعطیل نکنین من تازه رسیدم. آقای معلم گفت: اتفاقاً به موقع رسیدی. الان وقت تکلیف منزله. امشب از روی «تاریخ بیهقی» سه بار خوش خط و خوانا می‌نویسی. گفتن: آقا معلم، بیهقی کاتب بوده، دبیر بوده، چند سال طول کشیده تا اون کتاب رو به بار بنویسه. حالا من چه‌طوری یه شبه سه بار از روش بنویسم؟! گفت: دیر اومدی، طلبکارم هستی؟! حالا که این‌طور شد، پنج بار بنویس تا عادت کنی به نوشتن.

پنج‌شنبه

دیشب تا حالا چهار بار تاریخ بیهقی رو نوشتم. فکر کنم انگشتم دیگه خرد شدن. دستم دیگه تگون نمی‌خوره. به‌خاطر همین خاطرات روزانمو تا اینجا بیشتر نمی‌تونم براتون بنویسم. ولی تلاشمو می‌کنم. بعد رفتم مدرسه. دیدم مدرسه تعطیل. گفتن: کاکو بابای مدرسه! چرا مدرسه تعطیل؟ گفت: آموزش و پرورش گفته از امروز پنج‌شنبه‌ها تعطیل. رفتم از دست آموزش و پرورش شکایت کردم. گفتن: کاکو آموزش و پرورش، چرا من؟ چرا امروز؟ بیست سال از تحصیل محرومم کردن. چنان خرد شدم که دیگه ترجیح دادم بی‌سواد بمونم.

سنجاق قفلی

شنبه

امروز گفتم برم مدرسه. البته از اول همچین علاقه‌ای هم به مدرسه نداشتم. گفتم می‌رم اونجا با همه دانش‌آموزا دوست می‌شم. با معلم‌ها هم دوست می‌شم. با مدیر مدرسه و ناظم هم می‌ریزیم رو هم. درس می‌خونیم. ورزش می‌کنیم. استخر می‌ریم. خلاصه خوش می‌گذرونیم. آقا چشم‌ت روز بد نیینه، روز اول مدرسه بچه‌ها دسته‌جمعی ریختن روی سرم. همه دانش‌آموزا من یه نفر رو به قدری زدن که یه دنده سالم توی کل بدنم نموند. الان بدنم خمیره خمیره. گفتم: لامروتا چرا می‌زنین؟ گفتن: چون پس کلمات صافه آدم دوست داره بزنت. منم جوری تو خودم خرد شدم، جوری افسرده شدم که همون روز اول از مدرسه متنفر شدم.

یکشنبه

امروز معلم منو صدا کرد پای تخته. گفت: انتگرال تانژانت سی درجه چی می‌شه؟ گفتم: نامسلمون من هنوز اعداد رو نمی‌تونم تا ده بشمرم، این‌رو چه جوری حساب کنم؟! گفت: یه ساعت بهت وقت می‌دم. اگه جواب رو پیدا نکردی دیگه سر کلاس من نیا. گفتم: کاکو معلم، من تا سال آخر دبیرستانم نمی‌تونم این معادله رو حل کنم.

دوشنبه

امروز به هر زحمتی بود، معادله رو حل کردم. رفتم مدرسه دیدم معلمون عوض شده. معلم جدید تا منو دید گفت: این در آینده شاعر می‌شه. گفت: شعری چیزی از حفظ هستی؟ گفتم: یه توپ دارم قلقلیه رو تا وسطش حفظم. آخرشم نمی‌دونم بابام بهم عیدی داد یه توپ قلقلی داد یا بابام بهم کتک داد یه چک و یه لگد داد. گفت: خوب تکلیف امشب اینه که تا فردا «کلیات سعدی» رو از بر کنی. گفتم: کاکا معلم، سعدی خودش، نصف نصف غزلشم از بر نبود. خود تو یه بارم این کتاب رو نخوندی. رحم کن! من چه جوری یه شبه کل دیوانشو حفظ کنم؟! مگه اسیر گرفتین! گفت: اگه دوست نداری مدرسه‌ات را عوض کن.

سه‌شنبه

دیشب کلیات سعدی رو تا صبح تو مخم فرو کردم. باورم نمی‌شد بتونم یه شبه کل کلیات سعدی رو از بر کنم. لاله

بازگشت بابا بزی!

بز افسکی

مامان بزی: شنگول، منگول، حبه انگور، بیابید اینجا ببینید کی اومده. **شنگول:** یعنی کی می تونه باشه این وقت شب؟ نکنه مأمور شهرداریه اومده آشغالارو جمع کنه.

منگول: نه شنگول جان، تازه ساعت دوازده شبه. سه چهار ساعت دیگه میان!

حبه انگور: بچه ها، بابا بزی به بابا بزی برگشته...

بابا بزی: بجمع، حبه انگور، چه قدر بزرگ شده ای فرزندم! آخرین بار که تورا دیدم بزغاله ای بیش نبود. ولی الان برای خودت عجب بزی هستی. بیا در آغوش پدرت.

شنگول: بابا بزی، چه قدر دلم برات تنگ شده بود. خوبی؟ چرا این جوری حرف می زنی؟

مامان بزی: باباتون چند سالی اینجا نبوده، یه کم زبونش قدیمی شده. **بابا بزی:** آری، چند سال پیش به طور اتفاقی وارد بخشی از تبه شدم. خوابی سنگین مرا فرا گرفت. با صدای اتومبیلی از خواب بیدار گشتم. دریافتم از دل کوه اتوبانی احداث نموده اند و خود را هر آینه جهان جهان و دوان و دوان به اینجا رسانیدم. منگول جان بیا جلو ببینمت. چرا این قدر تغییر کرده ای؟ چرا ریشت این گونه است؟

منگول: قربونت برم بابا بزی به خودم، لهجه شیرینت تو چشمم! ریش بزی به دیگه، تازه مد شده. می خوام بدم ته شو شینیون کنن، بعدشم بیگودی ببندم.

بابا بزی: لازم نکرده است. یک مدت نبودیم کاه و یونجه تان زیاد شده است. سریعاً بدهید کل بدنانتان را گنگول خر تراش بتراشد تا روی دیگرمان بالا نیامده. بگذریم. خب، بزی بزدی خودمان چه طور است؟ فدایت شوم، دلم برای بع بع های دل افروزت به قدر یک کاه گردیده بود. آه! باور کن تمام این چند سال که خواب بودم، دائماً داشتم همان خواب ماه یونجه ای که با هم به نمک آب رول رفته بودیم را می دیدم. تا به انتها می رسید، می زدم اولش دوباره همان را در خواب تماشا می نمودم!

ماسان بزی: ممنونم ازت عزیزم، ولی من زیاد دلم برات تنگ نمی شد! چون عکساتو هر روز در شبکه های اجتماعی با دوستان می دیدم و هی یادت می کردم.

بابا بزی: آه، باور کن تمامشان فتوشاپ است. این هارا دشمنانم برایم درست کرده اند. ما که اصلاً صفحه اجتماعی نداریم. اگر هم خدای نکرده داشته باشیم، طولیانش بسته است. یعنی هر کسی نمی تواند ببیند.

ماسان بزی: حالا بعدن درباره این موضوع صحبت می کنیم. به خونه ات خوش اومدی بابا بزی!

داستانک

عروسی

دیر شده بود و مهمان ها منتظر بودند. عروس و داماد با سرعت از آرایشگاه به سمت سالن به راه افتادند. در میان راه صحبت از آرایش و این چیزها بود که مرد فهمید همسر آینده اش ماهی چند میلیون خرج آرایش می کند. زن را مقابل سالن عروسی پیاده کرد. به آرایشگاه بازگشت و با آرایشگر او ازدواج کرد.

م. مربا

کاریکلماتور

- قلم عجول
- کار دست صاحبش می دهد.
- فوتبالیست داستان،
- روی قلم نویسنده
- فول کرد.
- از بیراهه به مقصد می رسد بار کج.
- اسکناس بدون گوشه است آدم بدقول.
- اگر پول چرک کف دست باشد، مخارج سنگین زندگی صابون
- آنتی باکتریال است.
- کتاب تاریخ را که باز می کنم، کلماتش می ریزد.
- ماه هر شب به دنبال بدن گم شده اش می گردد.
- خودکارم که تمام می شود مغزش را عوض می کنم.
- پستچی با ادب نام ها را می خواند، پستچی بی ادب نامه ها را.
- تنها وقتی گرسنه ام کتاب می خورم.
- رنگین کمان نقاله ای است که زاویه زمین و خورشید را اندازه می گیرد.

حق تقدم

نیازمندی های دانش آموزی!

مزایده

تعدادی نمره ۲۰ مازاد بر مصرف این جانب شاگرد زرنگ کلاس، به بالاترین پیشنهاد واگذار می شود. اولویت با هم کلاسی هایی است که بتوانند پادم بدهند چه طور می شود بازی کرد که نفهمند گل توی کدام دستان است یا با زدن دستان ها به هم و فرستادن هوا داخل دهان، صدای باز کردن تشک نوشابه را در آوردا!

ردیف اول کلاس، نیمکت اول، علی ممتازیان!

اولیور تودست



م. مداد رنگی

لغت معنی

از اون لحاظ

کارخانه : محل ظهور همت متخصصان داخلی (برای اخبار ساعت ۹) و البته تحت لیسانس خارجی‌ها (برای تبلیغ بعد از اخبار)!

کشاورز یکی از پولدارهای مملکت که یک بانک هم دارد! گاراژ: جایی که اسمش عوض شده و شده «ترمینال مسافربری» ولی اتوبوس‌های آن هنوز قدیمی هستند! گردنه: جایی برای خفت کردن! در قدیم دزدان این کار را می‌کردند و امروز خود گردنه راننده خواب‌آلود را!

گریه: آخرین، کشنده‌ترین و بهترین سلاح زنان!

لب: شریک جرم زبان است ولی همیشه کاسه کوزه‌ها سر زبان می‌شکند.

میزگرد: بهترین بهانه برای تعریف کردن از هم و بیان نکته‌های بی‌ضرری به نام نقد شفاف و بُرنده!

نقد پذیری: «آماده شنیدن» «انتقاد سالم» «خردجمعی»

هستیم که با «کار علمی و ریشه‌ای» از ما «حمایت» می‌کنند و ما از آن‌ها «استقبال می‌کنیم». فهمیدید حالا؟!

همایش: جایی برای پخش بولتن و کاتالوگ، خواندن مقاله و خوردن نهار!

هنرمند متعهد: هنرمندی که «قراردادی» کار می‌کند و الکی «تعهد» نمی‌کند.

چهارراه

امثال و حکم من در آوردی

وقتی در حمام آب قطع، شود می‌توانی قبض آبت را از طریق تلفن همراه ببردازی. (ژان ژاک روشور)

حکمت میرزا

کنکور رشد

حتی شما دوست عزیز!

سؤال : چرا توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد؟

الف: چون توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

ب: زیرا توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

ج: برای این که ما تمهیداتی اندیشیده‌ایم ولی توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

د: آخر ما تلاش‌های بسیاری کردیم ولی توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

خبر : هزینه ناشی از افت تحصیلی دانش‌آموزان در سال ۴۲۰ میلیارد تومان است.

جمله تایپ شده در بالای ورقه‌های امتحانی: اگر وجدان داری درس بخوان!

بیت منحرف شده: برو درس می‌خوان مگو درس چیست

ضرر تا نکردیم بگیرد بیست!

نتیجه فلسفی: دانش‌آموزان قطعاً در اقتصاد مملکت تأثیر می‌گذارند، حالا از کدام طرف خدا عالم است!

سؤال : برای جبران این ضرر چه باید کرد؟

الف: هزینه کل را بر دانش‌آموزان افتدار! سرشکن کرده ، پولش را بگیرد تا اگر هم خودشان نفهمیدند، والدین‌شان بفهمند یک من ماست چقدر کره ضرر می‌زند!

ب: ضرر؟ کدام ضرر؟!!

ج: پول گزینه الف را بدهند به والدین بچه‌های درس‌خوان تا آن‌ها با قطار مسافر کشتی نکنند!

د: با نصف این پول برای همه آن‌ها معلم خصوصی بگیرند.

خبر: توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

نکته: ای سیاه‌نما! می‌توانی جمله را سفید نمایی کنی، این‌طوری: توزیع شیر در برخی مدارس متوقف نشده است!

بیت الحاقی: آن یکی شیر است اندر بادیه وین یکی شیر، نیست اندر بادیه (و اصولاً همین است که هست!)

نتیجه فلسفی: به هیچ چیز رایگان اعتماد نکنید،

سؤال : بازنگری دوره‌های تحصیلی چقدر حال می‌دهد؟

الف: به طنزنویس‌های بی‌سوژه خیلی!

ب: حال ساده‌اش می‌رسد به مؤلفان کتاب‌های جدید، یک حال استمراری هم به دانش‌آموزان می‌دهند!

ج: از مسئولین بپرسید.

د: همه موارد و هیچ کدام!

نردبان

نیم و جب نان

همه جا هست ولی پیش خدا نیست
گفتند سر سجاده کجا رفته حواست؟
از شدت اخلاص من عالم شده حیران
از کمیت کار که هر روز سه وعده
یک ذره فقط کندتر از سرعت نور است
این سجده سهو است و یا رکعت آخر!
ای دلبر من تا غم وام است و تورم
بی دغدغه یک سجده راحت نتوان کرد
هر سکه که دادند دو تا سکه گرفتند
از بس که بی نیم و جب نان حلالیم

سجاده زردوز که محراب دعا نیست
اندیشه سیال من ای دوست کجا نیست
تعریف نباشد! ابد اقصا دریا نیست!
از کیفیتش نیز همین بس که قضا نیست
هر رکعت من حائز عنوان جهانی است
چندی است که این حافظه در خدمت ما نیست
محراب به یاد خم ابروی شما نیست!
چون فکر من از قسط عقب مانده جدا نیست
گفتند که این بهره بانکی است ربا نیست
در سجده ما رونق اگر هست صفا نیست

سعید طلائی

مثنوی موش

موش ها در شهر جولان می دهند
گرچه در حجب و حیا آما تورند
هر چه برج اینجاست ویران می شود
موش این مودی زشت و بی پدر
من خودم دیدم که یک گربه به دوش
نصف شب با خنده های بی نمک
در محله من خفن، من گنده لات
آبروی شهر داری برده ام
می شناسندم همه با هر زبان
وحشت سگ ها از استیل من است
خانه ام دیگر درون جوی نیست
برج های شش قلو جای من است
گاه گاهی می روم زیر پل و
آخر هفته به ویلا می رویم
هر کسی بدبخت و بی چاره شده
عامل بدبختی اش من بوده ام
عاقبت آن موش سر تا پا کلفت
ای خدای مهربان موش ها
سطل آشغال های همه آباد باد
مردم از خانه نداری راضی اند

گربه های شهر را نان می دهند
گربه که سهل است آدم می خورند
موش تهرانی بتن را می جود
گردن او را نمی برد تبر
مست مست از طعم تلخ مرگ موش
نعره می زد در خیابان ونک
من دهان گربه ها را فاعلات
نصف شب ها رفتگرها خورده ام
سام بادی کال می جری سام وان سیچان
دو سه میلیون باج سیبیل من است
چیدمان جوی ها مطلوب نیست
شهر تهران زیر پاهای من است
می خورم آنجا کمی گربه پلو
ما ز بالا ایم و بالا می رویم
یا اگر اعصاب او زخمی شده
من به طاعون و وبا آلوده ام
رو به درگاه خدا نالید و گفت
ای تو صاحب بر زبان موش ها
انتهای ظرفشان مازاد باد
موش ها از شهر داری راضی اند

صابر قدیمی

شیر ایرانی در هندوستان!

جسد آخرین شیر ایرانی در سال ۱۳۲۳ در ساحل رود کارون در استان خوزستان مشاهده شد. پس از آن دیگر کسی هرگز شیر ایرانی را در سرزمین ایران ندید؛ چون از آن به بعد شیر ایرانی در وطن خود منقرض شد. خوشبختانه این جانور پرشکوه بر خلاف ببر مازندران کاملاً از روی زمین ناپدید نشده است، بلکه در حدود ۳۵۰ شیر ایرانی هم اکنون در پارک ملی «گیر» واقع در هندوستان زندگی می کنند.

رو به کاهش

در گذشته های دور تعداد بسیار زیادی شیر ایرانی در اروپا و آسیا زندگی می کردند، اما از حدود دو هزار سال پیش به این سو، جمعیت آن ها رو به کاهش گذاشت. شیر ایرانی نخست در ارمنستان و یونان ناپدید شد و سپس نوبت به فلسطین، روسیه و جمهوری آذربایجان رسید. در پایان سده نوزدهم ترکیه از شیر ایرانی خالی شد و در حدود ۶۸ سال پیش این انقراض به سرزمین اصلی آن، یعنی ایران رسید.

جانور اجتماعی

شیر ایرانی جانوری اجتماعی است و گروهی زندگی می کند. معمولاً در هر گروه دو یا سه شیر ماده با هم زندگی می کنند. نرها معمولاً تنها هستند و فقط در فصل جفت گیری و هنگام شکارهای بزرگ به ماده های پیوندند.

شیر ایرانی اندکی کوچک‌تر است. موهای بدن شیر ایرانی بلندتر است. موهای انتهای دم و روی آرنج شیر ایرانی بلندتر است. در سراسر زیر شکم شیر ایرانی یک چین پوستی وجود دارد.



می‌شود، ممکن است هندی‌ها بخواهند مطابق با قوانین بین‌المللی نام این شیر را به شیر هندی تغییر دهند.

بازگشت به وطن

کارشناسان برآورد کرده‌اند که می‌توان شیر ایرانی را به سرزمین اصلی آن بازگرداند و بار دیگر غرش آن را که از هشت کیلومتری شنیده می‌شود، در ایران شنید. برای این کار به دو تا سه شیر نر و حداقل چهار شیر ماده نیاز است.

تفاوت‌های شیر ایرانی و آفریقایی

یال شیر ایرانی تیره‌تر و کوتاه‌تر است، به‌طوری که گوش‌های آن پیداست. جثه

عوامل خطر

متأسفانه شیر ایرانی در زیستگاه کنونی خود، یعنی هندوستان نیز در خطر انقراض است، اگر این شیر در آنجا هم منقرض شود، دیگر به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را زنده کرد. آتش‌سوزی، سیل، بیماری، کشاورزان و دامداران محلی از عوامل خطر برای شیر ایرانی‌اند.

ایرانی یا هندی؟

چون شیر ایرانی دیگر در ایران زندگی نمی‌کند، بلکه فقط در هندوستان یافت

پیام‌آور نوروز

بر دیوارهای دوهزار و پانصد ساله تخت‌جمشید تصویرهای متعددی از شیر ایرانی در حال نبرد با گاو مشاهده می‌شود. این تصاویر در واقع نمادهایی از پیروزی فصل گرم (شیر) بر فصل سرد (گاو) و فرار سیدن نوروز هستند.



وقتی از راه، دوری...

هر طرف سر می‌چرخاندی کتیبه بود و پرچم. آقاخان چهار ضلع حیاط را چهار کتل بلند و زیبا گذاشته بود. سر هر کتل یک پنجه فلزی بود. شمع‌دانی‌ها را لب حوض می‌چید. با سرپنجه‌هایش روی برگ‌ها را خیس می‌کرد. دستش را عقب نکشیده، به کتیبه‌ای خیره می‌شد. مکشی می‌کرد و آهسته می‌گفت: «یا حسین!»

بارها و بارها آقاخان را لب حوض دیده بودم. بارها شمع‌دانی‌ها را سیراب کرده بود. عزیز می‌گفت: «خاصیت محرم، چشم خیس آدم‌هاست.»

اهل محل از چند روز به محرم مانده با آقاخان صمیمی می‌شدند. پسر همسایه یادش می‌افتاد که روزی با من هم کلاس بوده است.

عزیز مجبور می‌شد با وجود درد زانویش با اهل محل چاق سلامتی کند. وانتهی محل، چوب‌های خشک را کنار حیاط خالی می‌کرد؛ چوب‌هایی که مثل خیمه تا کمی بعد از ظهر عاشورا می‌سوختند و تمام می‌شدند.

مثل هر سال و طبق یک عادت دیرینه، قبل رفتن، قابلمه‌های نوپسش را کنار چوب‌ها می‌گذاشت. آقاخان راه می‌رفت و هر از گاهی بلند می‌گفت: «کاش به راه حسین می‌رفتیم، نه به زخم حسین.»



حرفش تمام نشده، گوشه چشمش را پاک می‌کرد. سیب‌زمینی‌ها را خودش سرخ می‌کرد. پدر بی‌منت کرایه و انت را بیشتر هم می‌پرداخت.

غروب روز اول نرسیده از پایین پله تا زیر روشویی بالا پر از اسم‌های مازیکی می‌شد و پر از قابلمه‌هایی که می‌توانست نشانگر کدبانویی زن‌های محل باشد. چرک‌ها و چربی‌های مانده کنار دسته سوخته کاجویی قابلمه‌ها نشان خیلی چیزها بود.

همه می‌دانستیم تمام این دوستی‌ها چند روز بیشتر دوام ندارند. عزیز بی‌کمک از یک هفته مانده به محرم برنج پاک می‌کرد. محرم تمام نشده، باید هر شب کمرش را پماد می‌زد تا درد کهنه‌اش تسکین پیدا کند.

دل‌خوشی و دل‌مشغولی من، کیسه لیموهای عمانی بود. می‌چسبید وقتی پلک‌های ترششان را از هم جدا می‌کردم. بهانه مصرف لیموهای خرد شده، چای با عطر لیمو عمانی و هل بود.

آقاجان خسته عرق پیشانی‌اش را پاک می‌کرد. به قابلمه‌ها خیره می‌شد. گاهی کفگیر را رها می‌کرد و ناراحت به پرچمی چشم می‌دوخت.

عزیز لبخندی می‌زد و عرق پیشانی آقاجان را پاک می‌کرد. سرش را از روی قابلمه چرخ می‌داد و به به و چه‌چی می‌کرد. آقاجان روی چهار پایه می‌نشست و به عزیز خیره می‌شد.

– والا بلا روی اهل کوفه رو هم ما سفید کردیم، نکردیم؟ عزیز سرش را تکان می‌داد، اما حرف آقاجان را هم تأیید نمی‌کرد. زیر شعله را کم می‌کرد و می‌گفت: «ای آقا، نقل این حرف‌ها نیست، بیراهه زیاد شده.»

آقاجان سرش را تکان می‌داد و به من اشاره می‌کرد تا گوشت‌ها را آماده کنم. عطر قیمة عاشورا تنها عطری بود که حتی سیدجواد عطرفروش هم نداشت.

زینب، دختر خیاط محل آبروی زن‌ها را می‌خريد. ظهر نشده با یک سیم زبر ظرف‌شویی تک‌تک قابلمه‌ها را می‌سابید.

صدای تق و توق چوب‌های خشک زیر آتش بلند می‌شد. آقاجان به آتش خیره می‌شد و زیر لب دعایی می‌خواند. نگاهش را به زخم دست زینب می‌دوخت. لبخندی می‌زد و آهسته می‌گفت: «باید به راهش رفت بالا، نه به زخمش.»

زینب سرش را تکان می‌داد و محکم‌تر قابلمه‌ها را می‌سابید. آقاجان دوست نداشت توی کوچه پرسه بزند. مرا هم سفارش می‌کرد، راست برو و راست هم برگرد. با عصبانیت برای عزیز می‌گفت چه‌طور دخترها پشت پنجره‌ها جوان‌های عزادار را دید می‌زنند. عزیز پشت دستش می‌کوبید و از اشقیای شام می‌گفت که چه‌طور از روی پشت بام‌هایشان به کاروان اهل بیت حسین (ع) سنگ می‌زدند.

زینب قابلمه‌ها را به زمین می‌کوبید تا حق گریه‌اش به گوش ما نرسد. آقاجان بالای سرش می‌ایستاد و سرش را تکانی می‌داد و می‌گفت: «پاشو بابا... پاشو برو تو دلت را خالی کن. این مردم قابلمه به‌دست، دارو ندارشان همین آهن پاره‌هاست.»

زینب گوشه چادرش را می‌چسبید و خودش را می‌انداخت بغل عزیز. عزیز برای زینب گریه می‌کرد و مظلومیتش و زینب برای تنهایی مردم و وابستگی‌شان.

وقت روضه خواندن با تمام تاریکی، صدای عزیز را می‌شناختم. زینب هم با چشم‌های گریان سینی چای را جابه‌جا می‌کرد. صدای اذان بلند نشده، زینب سرجا نماز می‌نشست. آقاجان لبخندی می‌زد. سرش را تکان می‌داد و می‌گفت: «آره بابا، هر مسیری یک راه درست داره. بی‌راهه خار و خس و زخم و دور شدن از واقعیت داره.»

قابلمه‌ها همه با شکم پر لب پله‌ها نشسته بودند. هر از گاهی صدای داد و بیدادی بلند می‌شد. آقاجان چشمش را به هیچ‌کسی نمی‌دوخت. اگر دعوایی هم می‌شد، تنها برای زودتر بُردن قابلمه بود.

صدای اذان که از مسجد جامع بلند می‌شد، آقاجان می‌رفت. بودند کسانی که زیر لب نق می‌زدند و لیچار بار خستگی آقاجان می‌کردند. آقاجان تا چند روز بعد عاشورا از خانه خارج نمی‌شد. وقتی داشت ظرف‌ها را تمیز می‌کرد به من گفتم: «وقتی از راه دوری، دنبال زخمش میری نه راهش.»

چاقو را دستش می‌گرفت و به من خیره می‌شد و می‌گفت: «اگر دستت رو بریدی واسه اینه که چاقو را درست دست نگرفتی. پس واسه زخمات الکی اشک نریز راه چاقو دست گرفتن را یاد بگیر.» حرفش را تمام می‌کرد و رو به قبله می‌ایستاد.

عاشورای حسینی

۵ آذر

نیم روز دهم

عاشورا با اینکه یک نیم‌روز بیشتر نبوده‌است اما قرن‌هاست که به یک فرهنگ، آرمان و ایدئولوژی تبدیل شده‌است. فرهنگ عاشورا فرهنگ پایداری، مقاومت و زیستن شرافتمندانه و مرگ با عزت در روزگار سلطه ستم است. برای هر کدام از ما لازم است تا واقعیت‌های این حادثه را خوب بدانیم. در کتاب «عاشورا در آینه تاریخ و ادب»، نوشته دکتر محی‌الدین پهرام محمدیان، می‌خوانیم امام (ع) در لحظه وداع اهل بیتش را چنین به صبر و استقامت توصیه نموده‌اند: «خود را برای امتحان آماده کنید، بدانید خداوند نگهدار و نگهدار شمایم و شما را به زودی از شر دشمنان نجات می‌دهد و پایان کار شما را خیر و نیکو می‌گرداند. دشمنانتان را به عذاب‌های گوناگون مجازات می‌کند و در عوض این بلاها به شما نعمت‌های زیاد و کرامت و بزرگی عطا می‌نماید. پس شکوه و گلایه نکنید و آنچه که از قدر و منزلت شما می‌کاهد، بر زبان نرانید.» در جایی دیگر وقتی علی اکبر (ع) رخصت طلبید تا عازم میدان نبرد

شود، پدر بی‌اندک تأملی او را رهسپار میدان کرد. اما از پشت سر، جوان رشیدش را نظاره می‌کرد که چگونه با گام‌های استوار و پرعزتش به سوی قربانگاه قدم بر می‌دارد. سپس انگشت سبابه خویش را به طرف آسمان گرفت و این چنین فرمود: «خدایا! گواه و شاهد باش، اکنون جوانی به مبارزه این جماعت می‌شتابد که شبیه‌ترین مردم در خلق و خلق و گفتار به پیامبر توست و هرگاه ما مشتاق دیدار رسول تو می‌شدیم، به چهره او می‌نگریستیم.»



صحیفه سجادیه

شهادت حضرت زین العابدین (ع)

کند و اغوا کند و عشق طاعت و شرف عبادت خود را از چشمان و دلمان بردارد و به عوض، لذت گناه را در کامان صدچنان نماید و بدین ترتیب، معصیت را شیرین و ساده و سبک جلوه دهد و عبادت را تلخ و ناگوار و منفور بنمایاند و بالاخره از جوار برکت و مرحمت تو دورمان سازد.

علی بن الحسین، ملقب به «سجاد» و «زین‌العابدین» در سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد. حضرت سجاد در واقعه جانگداز کربلا حضور داشت ولی به علت بیماری و تب شدید با خواست خدا از آن کشتار بی‌رحمانه رسته تا چراغ افروخته بماند. صحیفه سجادیه که مشتمل بر ۵۴ دعا است و به آن «زبور آل محمد (ص)» نیز می‌گویند، یکی از ارزنده‌ترین آثار ارزشمند اسلامی است.

پروردگار! این دیو نابکار، دام‌های جوراجور و رنگارنگ در راه بگذارد. این دیو نابکار، فکرهای ابلهانه، غرور و خودبینی را در مغز ما فرو برد تا خودبین و مغرورمان بدارد. این دیو نابکار به خویشتن وعده همی دهد که دمار از روزگار ما برآورد. خواه‌ناخواه جان ما را از صراط مستقیم، از راهی که به رحمت بی‌انتهای تو منتهی شود، باز گرداند و به دنبال خویش، به بیغوله‌ها و بیراهه سو قمان دهد. اغرا



شب یلدا

۳۰
آذر

طولانی‌ترین شب سال. ما ایرانی‌ها معمولاً در شب یلدا دور هم جمع می‌شویم و جشن کوچکی می‌گیریم. پیش از این‌ها مردم در این شب دور کرسی جمع می‌شدند و در کنار خوردن آجیل و تنقلات، «شاهنامه» فردوسی و دیوان اشعار حافظ را می‌خواندند و فال حافظ می‌گرفتند. **ابوریحان بیرونی** می‌گوید در گذشته مردم در شب زایش خورشید (شب یلدا) با گردو فال می‌گرفتند. به این ترتیب که گردوها را می‌شکستند. اگر پوک بود، نحس و اگر مغز داشت خوش‌یمن بود. پیش‌ترها در مناطق روستایی در شب یلدا با پوست هندوانه فالی گرفته می‌شد به این نحو که هندوانه را به چهار مثلث تقسیم می‌کردند و بعد از خوردن میوه پوست آن را پشت‌سر خود می‌انداختند. هرچه تعداد رویه‌های سبزی که بر روی زمین قرار داشت بیشتر بود، نتیجه بهتر بود. فال کوزه هم گرفته می‌شد. در فال کوزه در شب قبل از یلدا هر یک از اعضای خانواده شیئی را به دلخواه داخل کوزه می‌انداختند و نیت می‌کردند سپس کوزه را در محلی تاریک می‌گذاشتند. در شب یلدا کوزه را بیرون می‌آوردند و گرد آن می‌نشستند. یکی از اقوام اشعار **باباطاهر** را می‌خواند و یکی دیگر از بزرگان با اتمام هر شعر یک شیء را از داخل کوزه بیرون می‌آورد. شعری که خوانده می‌شود مربوط به صاحب آن شیء بود و خود او باید تعبیر آن شعر را می‌فهمید. ضرورتی نداشت که دیگران بدانند کدام شیء برای چه کسی است.



شهادت

میرزا کوچک خان

۱۱
آذر

میرزا کوچک خان جنگلی آرامگاه میرزا کوچک خان جنگلی معروف به «سردار جنگل» در جنوب شهر رشت واقع شده است. این آرامگاه کوچک ساده، مورد توجه مسافران و مردم بسیاری است. میرزا کوچک فرزند میرزا بزرگ، در سال ۱۲۵۹ شمسی، در شهر رشت به دنیا آمد. بعدها به صفوف آزادی خواهان پیوست و برای سرکوبی **محمدعلی شاه** روانه تهران شد. در سال ۱۲۸۹ شمسی، در نبرد با نیروهای طرفدار محمد علی شاه در ترکمن صحرا شرکت داشت و در این نبرد زخمی شد. در سال ۱۲۹۴ شمسی، به جای «مجلس اتحاد»، «هیئت اتحاد اسلام» از یک گروه ۱۷ نفری در رشت تشکیل شد. که پس از اشغال نواحی شمالی ایران از سوی روسیه تزاری، به مبارزه با ارتش تزار پرداخت و یک گروه مسلح به عنوان فدایی تشکیل داد. این کمیته «نهضت جنگل» و «حزب جنگل» نیز نامیده شده است. میرزا کوچک خان در یازدهم آذرماه سال ۱۳۰۰ هجری شمسی به شهادت رسید.

بزرگداشت شیخ مفید

۹
آذر

ابن معلم در مسئله‌ای فقهی مابین استاد و شاگرد (شیخ مفید و سیدمرتضی) اختلاف نظر بود. با بحث و ارائه دلیل و گفت‌وگو، مشکل حل نشد و همچنان هر دو بر رأی خود پابرجا بودند. از این‌رو هر دو راضی شدند که آن مسئله را خدمت مولای متقیان علی(ع) بنویسند و از آن حضرت راهنمایی بخواهند. سؤال را نوشتند و بر بالای ضریح مطهر امام گذاردند. صبح روز بعد کاغذ را برداشته، دستخطی دیدند که حضرت خطاب به شیخ چنین نوشته بود: «ای شیخ! تو مورد اطمینان من هستی ولی حق با فرزندم سیدمرتضی، علم‌الهدی است.»

شیخ مفید ابا عبدالله معروف به «ابن‌المعلم» از متکلمان و معلمان عقاید شیعه است. در زمان حیاتش ریاست شیعه به او منتهی شد. او مردی فقیه و در علم فقه و کلام بر دیگران مقدم بود. ابن معلم در سال ۳۳۶ هجری قمری در محلی نزدیکی بغداد متولد و در سال ۴۱۳ قمری در سن ۷۵ سالگی وفات یافت.



شاعری در دارالمجانین!

درنگی در زندگی سید اشرف الدین حسینی (نسیم شمال)

اگر روزی جدول کلمات متقاطع حل کردید و در شرح یکی از شماره‌های افقی یا عمودی آن خواندید: طنز پردازی که به تنهایی مدیر، سردبیر، شاعر، نویسنده، طراح مسابقه، صفحه آرا، نمونه‌خوان، مسئول توزیع، آبدارچی و حسابدار نشریه‌اش بود، بی‌درنگ در خانه‌های خالی مربوطه بنویسید: سید اشرف الدین حسینی (معروف به نسیم شمال).

سید اشرف الدین در سال ۱۲۸۷ هجری قمری (۱۲۴۹ هجری شمسی) در قزوین به دنیا آمد و از لحظه تولد تا دم بستن بار سفر ابدی، تنگدست و فقیر بود. اما هر چه جیبش خالی بود، ذهنش پر از استعداد سرودن اشعار طنز و نوشتن مطالب شیرین و بانمک بود. سید اشرف الدین در رشت گذران زندگی می‌کرد که ناگهان روزی نسیم انتشار یک نشریه طنز به سر و کلاهش وزید و احتمالاً با توفالی که به دیوان حافظ زد و مشاهده بیت: خوش خبر باش ای نسیم شمال که به ما می‌رسد زمان وصال پاشنه گیوه‌هایش را ور کشید و در سال ۱۳۲۵ ه.ق (۱۲۸۵ ه.ش) انتشار نشریه «نسیم شمال» را شروع کرد. سید اشرف الدین نسبت به مردم رشت ارادت ویژه‌ای داشت تا

آن جا که برایشان سرود: رشتیان بر گردنم دارند حق گر نویسم می‌شود سیصد ورق! روزنامه نسیم شمال در رشت منتشر می‌شد تا زمانی که محمدعلی شاه بساط مشروطه را به هم ریخت و در و تخته را به هم زد تا ورق‌های بیشتر و عجیب‌تری را به تاریخ ایران (و البته کتاب‌های تاریخ مدارس!) بیفزاید. این جا بود که سید اشرف الدین همان‌طور که قبلاً در این بیت گفته بود مرد عمل است، قلم را زمین گذاشت و تفنگ برداشت: تا که همت نکنی کس به رخت در نگشاید مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید البته درباره این که تیراندازی نسیم شمال هم مثل سرودن شعر طنزش، دقیق و هدفمند (لطفاً با هدفمندی از نوع یارانه‌ای اشتباه نشود!) بوده است یا خیر، اطلاع چندانی در دست نیست، اما اگر تیرهایی که به جانب مزدوران محمدعلی شاه انداخته، به دقت و قوت این بیتش بوده باشد که برای محمدعلی شاه گفته، حتماً حسابشان را رسیده بودند: کمترین ممدلی‌ام، داروغه انزلی‌ام غوره حلوا نمی‌شه، ممدلی بک شاه نمی‌شه! انتشار نسیم شمال پس از وقفه‌ای چند ماهه، این بار در تهران ادامه پیدا کرد. نسیم شمال فقط در تهران منتشر و توزیع می‌شد، اما در سراسر ایران خوانده می‌شد. زیرا خیلی از مردم که از تهران برای اقوامشان در شهرستان‌ها نامه می‌نوشتند، نسیم شمال را هم در پاکت‌نامه می‌گذاشتند.

در این دوره نشریه نسیم شمال در چاپخانه کلیمیان چاپ می‌شد و به همین دلیل هم در روزهای اعیاد و مراسم هم‌وطنان کلیمی، نسیم شمال منتشر نمی‌شد! مدیر این چاپخانه نورالله باروخیان بود و علاوه بر اداره چاپخانه در کار خرید و فروش روغن اتومبیل هم بود و خلاصه نانش حسابی در روغن بود. سعید نفیسی درباره محبوبیت نسیم شمال در میان مردم می‌نویسد: «... در قهوه‌خانه‌ها و سرگذرها، با سوادها برای بی‌سوادها می‌خواندند و مردم دور هم حلقه می‌زدند و روی خاک می‌نشستند و گوش می‌دادند.» سید اشرف الدین که سال‌ها در تبریز و کربلا

درس خوانده بود و چیزی جز نشریه نسیم شمال (که بیشتر یک دارایی ادبی بود تا دارایی منقول!) و حجره‌ای محقر در مدرسه صدر نداشت، از این بی‌عدالتی کمی ناقصی شاکلی شد و سرود:

صد سال اگر درس بخوانی همه هیچ است
در مدرسه یک عمر بمانی همه هیچ است

خود را به حقیقت برسانی
همه هیچ است
جز مسخرگی هر چه
بدانی همه هیچ است...
گویا این شاعر طنزپرداز
کمی هم اهل دل بوده
(البته از لحاظ مرغ و
فسنجان دوستی‌اش!) و در
اشعار بسیاری به این دو غذا اشاره
کرده است. از جمله در بخشی از زندگی‌نامه
منظومش به دوستانش وصیتی می‌کند که
شما هم می‌توانید با عمل به آن روح سید
اشرف‌الدین را شاد کنید:

خواهشی دارم ز یاران ظریف
چون که حاضر شد غذاهای لطیف
هر کجا دیدید مرغی با خروس
در فسنجان همچو داماد و عروس
از من و دوران من یاد آورید
از دل بریان من یاد آورید
هر کجا مرغ و فسنجان می‌خورید
همچو پندارید با من می‌خورید
...

نسیم شمال علاوه بر محبوبیت بین عامه مردم، دشمنانی هم داشت؛ از جمله عوامل حکومت و کسانی که به شهرت ادبی این سید هنرمند حسادت می‌کردند. سید اشرف‌الدین از دواج نکرد و آن قدر تنها بود که پس از چند روز وقفه در انتشار نسیم شمال، در شماره پنجم از سال هفتم انتشارش نوشت: «قارئین محترم بدانند که چند روزی بود این عبد مسکین... به حالت بیهوشی و اغما افتاده بود... کسی عیادت نمی‌کرد. تشنه بودم و کسی آبم نداد... در حین بیهوشی می‌شنیدم یکی می‌گفت:

تا بدانی که روز پیاپی
بهر تو جز خدا نماند هیچ



تا این که به برکت ائمه معصومین صلوات الله علیهم، حالم بهتر شد و امیدوارم که همه هفته نسیم شمال را به نظر قارئین برسانم.»

شاید بد نباشد به شیوه نشریات زرد، در این جا کمی هم در زندگی خصوصی سید اشرف‌الدین سرک بکشیم و ببینیم چرا هرگز از دواج نکرد. نفیسی در این باره می‌نویسد: «او در جوانی در قزوین دلدادۀ دختری از خاندان خود شد و پدر و مادر دختر از پیوند با این سید بی‌اعتنا به همه چیز خودداری کردند. از آن روز ناکامی عشق را در دل، زیر خاکستری که گاهی گرم می‌شد، پنهان کرد...»

جالب است درباره «تیراژ» (یا همان: شمارگان پیشنهاد فرهنگستان!) نسیم شمال بدانید، در روزگاری که جمعیت تهران و باسوادهایشان به مراتب کمتر از امروز بود (در آن روزگار تهران ۴۰۰ هزار نفر جمعیت داشت!) هر شماره نسیم شمال بین دو تا چهار هزار نسخه فروش می‌رفت؛ تیراژی که امروزه برای خیلی از نشریات و حتی روزنامه‌ها رویایی است.

سال‌های پایانی عمر سید اشرف‌الدین بیشتر ترازوی بود تا کم‌دی. به روایت بسیاری از صاحبان قلم، حکومت وقت برای خلاص شدن از انتقادهای این شاعر طنز او را دیوانه خواند و راهی دارالمجانینش کرد. جالب آن که سید اشرف‌الدین حتی در دارالمجانین هم دست از سرودن شعر طنز و انتشار نسیم شمال برنداشت.

مدتی بعد، ملک‌الشعرا بهار که صاحب نفوذ سیاسی بود، او را از دارالمجانین بیرون آورد (احتمالاً با این استدلال منطقی و عقلانی که سید اشرف‌الدین، قطعاً از سلامت عقل بسیاری برخوردار است که تا آن سن و سال مجرد مانده!) و برای انتشار روزنامه به سید اشرف‌الدین کمک کرد؛ هر چند که به گفته خیلی‌ها، اشعار این دوران نسیم شمال دیگر به قوت سابق نبود. سرانجام شمع وجود این طنزپرداز پرکار در سال ۱۳۵۲ توسط

ملک‌الموت، فوت (یا فوت!) شد. عمر ما و شما که به دیدن نسیم شمال قد نداد، اما برای دیدن مزارش می‌توانیم سری به «ابن بابویه» (واقع در شهرری) بزنید.

البته در نسیم شمال هم گاه و بی‌گاه اعلان‌های تجاری منتشر می‌شد؛ از جمله این آگهی فروش خرما:

این جانب ابوالقاسم عباس‌زاده، رطب‌های شهد بسیار اعلا، خرما بی‌هسته وارد نمودم. روبه‌روی مغازه حاجی نبی قناد. به قیمت مناسب. عجله فرمایید که تمام خواهد شد. روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است چون که افطار رطب در رمضان مستحب است! و در پایان این شما و این هم مشتی از خروار اشعار سید اشرف‌الدین:

شبی دختری گفت با مادرش
زمانی که می‌خفت در بسترش
که: ای مادر مهربان ادیب
نویسنده نکتۀ دان نجیب
به وقت نوشتن بدون خلاف
بگو قیمة با «غین» بود یا با «قاف»
بخندید مادر ز گفتار او
خوشش آمد از حرف و اطوار او
پس از خنده فرمود: ای نور عین
بدان قیمة نه «قاف» باشد نه «غین»
ز «قاف» و ز «غین» قیمة ناخورده کس
فقط روغن و گوشت بایست و بس
من این شعر شیرین همچون عسل
نوشتم به عنوان ضرب‌المثل



چه جوری خـ

پیش آمده که ...

سن و سال آدم‌ها که بالا می‌رود، به اهمیت وقت و گذر زندگی بیشتر پی می‌برند. مسن‌ترها حسرت جوانی را می‌خورند، و جوان‌ها - البته جوان‌های با سن و سال! - گاهی آرزو می‌کنند کاش فرصتی دوباره داشتند تا بعضی از تجربه‌ها را دوباره تکرار کنند. خیلی دور نیست، به زودی روزی می‌رسد که شما هم به کوچک‌ترها درباره استفاده درست از وقت، تذکر بدهید!

زندگی می‌گذرد یا زندگی را می‌گذرانیم؟ هر کدام با علاقه‌مندی‌های متفاوت. گاهی این تفاوت‌ها کم است و گاهی هم زیاد. نحوه گذران زندگی به عواملی مثل شخصیت، تجربه، امکانات و فرهنگ بستگی دارد. آنچه برای یکی جالب است، شاید برای دیگری اصلاً خوشایند نباشد. آنچه که در یک سن بسیار جذاب است، شاید در سنین دیگر و سال‌های بالاتر عمر، حتی مضر به نظر برسد.

هر کس دلیل خودش را دارد. ما برای علاقه به چیزهایی که به آن‌ها علاقه‌مندیم، دلیل داریم و ساده‌ترین دلیل این است که: «این جوری خوش می‌گذرد!» یا: «این جوری راحت‌ترم!» مفهوم خوش بودن و راحت بودن هم برای هر کس متفاوت است و نمی‌شود دقیقاً آن را تعریف کرد. اما ای کاش هر کس کلاهش را قاضی کند و از خود بپرسد: خوشی به چه قیمتی؟ در هر خوشی، چه به دست می‌آوریم و چه از دست می‌دهیم؟ با هر خوشی، چه قدر به دیگران نزدیک‌تر یا از آن‌ها دورتر می‌شویم؟

بزرگ‌ترها به مفهوم «نفع» بیشتر اهمیت می‌دهند و این‌که چه چیزی نفع دارد و





روش می‌گذره؟!!

چه چیزی ضرر. مهم شمردن وقت و گذر زندگی هم، یک جور نگاه نفع‌آمیز است. وقتی کسی فرصت‌های زندگی‌اش را از دست می‌دهد، یعنی ضرر می‌کند. سر مفهوم «نفع» هم می‌توان دعوا کرد. این‌که هر کدام از ما نفع و ضرر زندگی‌مان را در چه ببینیم، می‌تواند منشأ اختلاف‌های بسیار باشد، اما همچنین می‌تواند نشان دهد که چه قدر زندگی را جدی گرفته‌ایم.



گذران زندگی شاید اختیاری به نظر برسد، اما با هم و در کنار هم زندگی می‌کنیم و به این ترتیب، نحوه گذران زندگی ما با هم ارتباط پیدا می‌کند. ممکن است علاقه‌مندی‌های تو در بازی، مطالعه، ارتباط با دوستان، خرید، تفریح و خلاصه گذران زندگی، با علاقه‌مندی‌های پدر و مادر تفاوت‌هایی داشته باشد. خوب است:

- به علاقه‌مندی‌های یکدیگر احترام بگذارید.
- علاقه‌مندی‌های یکدیگر را مسخره نکنید.
- علاقه‌مندی خودتان را محدود نکنید و به خودتان فرصت تجربه بدهید.
- به یاد داشته باشید، افزایش سن به کامل شدن تجربه‌ها و پختگی کمک می‌کند.
- نوع علاقه‌مندی‌هایتان را با اهداف زندگی و نگاه به آینده بسنجید.
- امکانات و شرایط زندگی امروز متفاوت است. همان قدر که لازم است جوان‌ها به شناخت درست‌تری از گذران زندگی برسند، والدین و بزرگ‌ترها هم باید شرایط متفاوت دنیای امروز را بهتر بشناسند.



در هر تفاوتی، شاید بتوان مرز مشترکی یافت.

هر کتاب چه قدر کالری دارد؟

و نماز، خوردن نهار و استراحت و... می کنید. بنابراین ساعت‌های آزاد را از ۴ بعدازظهر حساب می کنیم:

از ۴ تا ۶ بعدازظهر: ۲ ساعت.

از ۶ تا ۸ عصر: نماز، شام، کمی تلویزیون دیدن و...

از ۸ تا ۱۰ شب: ۲ ساعت.

پس دست کم می توانیم روزی ۴ ساعت را به مطالعه و مرور درس هایمان اختصاص دهیم. با این حساب، اگر هر ۵ دقیقه ۱ صفحه را مطالعه کنیم - که البته هر ۵ دقیقه ۱ صفحه یک مطالعه بسیار کند و نامطلوب است - آن وقت در هر ساعت یعنی ۶۰ دقیقه:

$$60 \div 5 = 12$$

می توانیم به آسانی ۱۲ صفحه را مطالعه کنیم و در ۴ ساعت وقت آزادمان

$$12 \times 4 = 48$$

چهل و هشت صفحه. پس با حساب ما که باید روزی ۳۰ صفحه را مطالعه می کردیم، ۱۸ صفحه هم بیشتر از برنامه مان مطالعه می کنیم. این ۱۸ صفحه بیشتر را می توانیم برای روزهایی که به هر دلیلی حال و وقت درس خواندن نداریم، ذخیره کنیم، و یا برای درس هایی صرف کنیم که به دقت و زمان بیشتری نیاز دارند.

به این ترتیب ظرف ۳۰ روز آذرماه به آسانی نیمی از تمام ۱۲ کتاب ۱۵۰ صفحه ای فرضی مان را مرور می کنیم و برای امتحانات دی ماه آماده می شویم. بچه ها فراموش نکنید که این برنامه یکی از ساده ترین برنامه ها برای گذر از امتحانات است.

نظر شما چیست؟ آیا برنامه دیگری را پیشنهاد می کنید؟ برنامه خود را برای ما ارسال کنید. امیدوارم در امتحانات ماه بعد موفق باشید.

بچه ها الان در ماه آذر هستیم و ماه بعدی دی ماه یا ماه امتحانات نیم سال اول است. چه برنامه ای برای موفقیت در امتحانات خود دارید؟ در چه درس هایی ضعیف هستید؟ در چه درس هایی به خواندن بیشتر نیاز دارید؟ در چه درس هایی لازم است از معلم یا هر کسی که بهتر می داند، اشکالات خود را بپرسید؟ و...

تا آنجایی که من می دانم، این مجله معمولاً چند روزی مانده به آذرماه به دستتان می رسد. از اول آذر تا اول دی ماه ۳۰ روز است. من نمی دانم که شما در چه پایه ای مشغول تحصیل هستید و چند کتاب را می خوانید.

از این رو فرض می کنیم که ۱۲ کتاب به طور میانگین ۱۵۰ صفحه ای را باید تا پایان سال تمام کنید. معلم ها تقریباً تا اول دی ماه نیمی از کتاب را تدریس کرده اند؛ یعنی ۱۲ کتاب ۷۵ صفحه ای که می شود:

$$12 \times 75 = 900$$

۹۰۰ صفحه. برای مطالعه و مرور این ۹۰۰ صفحه، از اول آذر تا اول دی ماه ۳۰ روز فرصت داریم. به عبارت دیگر، هر روز به طور متوسط باید:

$$900 \div 30 = 30$$

۳۰ صفحه را مطالعه کنیم. بعضی از درس ها و صفحات را خوب یاد گرفته ایم و در مرور آن ها به سرعت پیش می رویم. ولی برخی دیگر به مطالعه بیشتر و دقیق تری نیاز دارند. بعضی از صفحات فقط خواندنی هستند و تعدادی نیز به تأمل و صبر و فکر بیشتری احتیاج دارند. خلاصه اینکه در این یک ماه باید به طور میانگین روزی ۳۰ صفحه مطالعه کنیم. فرض کنید که از ۸ صبح تا ۴ بعدازظهر و ققتان را صرف مدرسه رفتن، عبادت

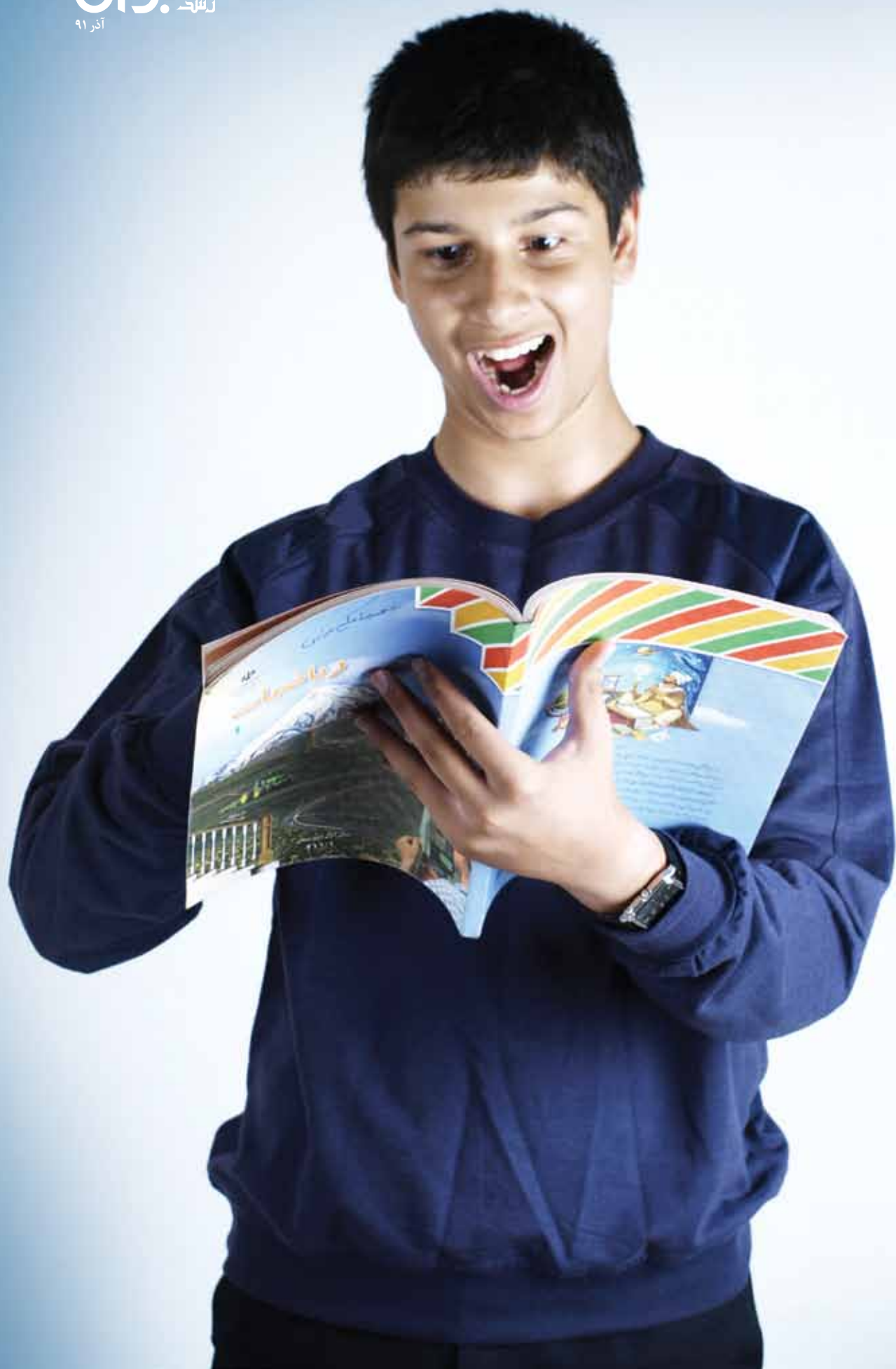
مشهدی اسماعیل آقا نزدیک ۴۰ سال است که کار و کاسبی می کند، ولی اندوخته چندانانی ندارد. او می گوید: «دخل و خرجم به هم نمی آیند. خوب پول درمی آورم، ولی بد خرجش می کنم. همیشه هشتم به نهم بدهکار است!» مشهدی اسماعیل هیچ برنامه ای برای درآمد و مخارجش ندارد.

کاظم آقا ۲۰ سالی است که می خواهد دیپلم بگیرد، ولی هنوز سیکلش را هم نتوانسته بگیرد؛ چون برنامه ندارد. نه خوب به کلاس رفته، نه خوب کتاب هایش را خوانده، نه مطالب درسی را فهمیده و نه وقت گذاشته است. از همه بدتر اینکه الان کاظم آقا نزدیک ۶۰ سال سن دارد و در این سن اصلاً انگیزه ای برای درس خواندن ندارد.

دیگر اینکه همین غلام کنکوری که آدمی شبیه مشهدی اسماعیل و آقا کاظم است، تقریباً سی سال می شود که کنکور می دهد، ولی همیشه از آخر اول است. غلام هم مثل مشهدی اسماعیل و آقا کاظم بی برنامه است.

داود پاطلا هم که همه شوت هایش، حتی در دو سه قدمی دروازه، به اوت می رود، نزدیک ده پانزده سال است که فوتبال بازی می کند. بهتر است بگویم که بدون هدف ۱۵ سال است که دنبال توپ می دود. بچه های تیمشان می گویند که داود پاطلا چند دفعه به تیم خودشان هم گل زده است!

بچه ها زیاد وقت شما را نگیرم، از این آدم ها در دور و برمان کم نیستند. البته خدا کند که خودمان از این نوع آدم ها نباشیم. منظورم را که می فهمید؟ یعنی آدم های بدون برنامه و هدف و حساب و کتاب.





لطفا اسمش را حذف نکنید



وزارت آموزش و پرورش
دفتر نشریات و تکنولوژی آموزش

کلکو ششابی

سال تولد: ۱۳۷۱

شغل: عکاس و فیلم‌ساز آزاد

محل زندگی: کرج

تندیس سیمین «سی و نهمین جشنواره فیلم رشد» برای مستند «راز سنتور» و دریافت جایزه بهترین فیلم در بخش «ترویج فرهنگ شهروندی» در «جشنواره چهارم رشد» برای مستند «سکوت باران». داور بخش دانش‌آموزی چهل و دومین جشنواره فیلم رشد

سنگین هستند. مستند باید روان باشد و در آن مبالغه نشده باشد. بعد هم باید چیزهایی را که هست با نگاهی نشان بدهیم که دیگران از آن زاویه نگاهش نکرده‌اند.

● راستی در مستند آدم‌ها فیلم بازی می‌کنند و دیالوگ برایشان نوشته می‌شود، یا همیشه همه چیز طبیعی است.

هر دو صورتش هست. اما من سعی می‌کنم توی کارهایم همه چیز طبیعی باشد. مثلاً اگر یکهو تلفن زنگ زد یا چیزی شکست، حذفش نکنم.

● از این که مستندی ساختی که در آن یک ساز کاملاً ایرانی را معرفی کردی چه حسی داری؟
قاعدتاً خوشحالم.

● برای بهتر شدن فیلم‌هایت چه کار می‌کنی؟

فیلم‌های خوب می‌بینم. همین دوربین عکاسی در دست گرفتن هم خیلی مفید است.

● مستندسازها سفر هم زیاد می‌روند؟
اتفاقاً الان مدتی است که سفر کردن را شروع کرده‌ام. از ماسوله هم شروع کردم.

● دوست داری روی ژانر خاصی کار کنی؟

نه، چون مستند غیرقابل تصور است. تو ممکن است روی فقر کار کنی، اما یک روز به یک پیرمرد در روستایی برسی که زندگی عجیبی دارد. بعد از روی زندگی او هم فیلم بسازی. من دوست دارم درباره چیزی فیلم بسازم که دیگران آن را ندیده‌اند.

● از خودت چه انتظاراتی داری؟
همیشه دوست دارم به چیزی که می‌خواهم برسم. من قبلاً شیراز زندگی می‌کردم و برای شرکت در جشنواره به تهران می‌آمدم. اما حالا کرج هستم تا به امکانات دسترسی بیشتری داشته باشم. می‌خواهم خیلی خوب عکاسی کنم. به تک‌تک شهرها و روستاها بروم. وقتی من از خودم راضی باشم، آن وقت مخاطب‌هایم هم در صدی از من راضی‌اند.

● پس تو خیلی جدی چسبیدی به مستندسازی.

بله.

● چرا؟
فضای مستند را بیشتر دوست دارم. فکر می‌کنم در این ژانر چیزهایی را که در ذهن دارم، راحت‌تر می‌توانم نشان بدهم. توی مستند تو با واقعیت‌ها روبه‌روی، اما در فیلم داستانی همه چیز ساخته و پرداخته ذهن کارگردان است.

● از این دست آدم‌هایی هستی که از بچگی می‌خواستند مستندساز شوند؟

نه. من دیپلم تجربی دارم. اول دبیرستان هم تصمیم گرفته بودم دام‌پزشک شوم. اما یک‌بار با فراخوان پرسش مهر و فیلم رشد روبه‌رو شدم و با خودم گفتم شانسم را امتحان کنم. از قبل فکر نمی‌کردم فیلم‌ساز شوم. اولین فیلم را که ساختم، برایم مثل یک جرقه بود. فیلم اولم داستانی بود. آن را فرستادم جشنواره و بالا رفت.

● اما مستندسازی سخت است.

هم سخت است و هم آسان. باید حواست باشد که تو چیزی را به نمایش می‌گذاری که همه دیده‌اند و همیشه هست. حالا این که آن را چه‌طور و با چه نگاهی نشان بدهی مهم است.

● همه کارهای فیلم‌هایت را خودت می‌کنی؟

بله. طرح و ایده از خودم است. بقیه کارها را هم خودم می‌کنم. البته برادرم علی‌اکبر در فیلم‌برداری و تدوین کمک می‌کند. همیشه هم می‌گویند چرا از او در مصاحبه‌هایم تشکر نمی‌کنم. البته من تشکر می‌کنم، اما خبرنگارها حذفش می‌کنند. شما حذف نکنیدها!

● چشم حذف نمی‌کنم! اما دارم فکر می‌کنم که تو و خیلی از مستندسازها

زحمت می‌کشید، ولی خیلی‌ها مستند دوست ندارند. فکر می‌کنی دلیلش چیست؟

خب واقعیت این است که بعضی مستندها

اولین‌های سینمای جهان

اولین فیلم ناطق

در سال ۱۹۲۷ کمپانی برادران وارنر (از اولین کمپانی‌های فیلم‌سازی آمریکا) داشت رو به ورشکستگی می‌رفت که یک اتفاق مهم آن‌ها را نجات داد. اولین فیلم ناطق سینمای جهان توسط کمپانی آن‌ها به نمایش درآمد و آن‌ها از ورشکستگی نجات پیدا کردند. «خواننده جاز» به کارگردانی آلن کراسلند در ۶ اکتبر همان سال به نمایش درآمد و اگرچه ۲۸۱ کلمه بیشتر در آن وجود نداشت؛ اما به عنوان اولین فیلم کاملاً ناطق دنیا در تاریخ سینما شناخته شد. این فیلم یک ساعت و ۳۰ دقیقه‌ای درباره یک آوازخوان بود که می‌خواست در تالارهای موسیقی آواز بخواند، اما نگران مذهب، خانواده و آبرویش بود. در این فیلم که اغلب صدای آواز بود، بازیگر اصلی حرف هم می‌زد. فیلم خواننده جاز با حضور بی نظیر و تاریخی تماشاگران روبرو شد و از آن پس سینما وارد دوران جدیدی شد. البته با پیدایش سینمای ناطق اتفاق‌های بدی هم رخ داد، به طور مثال ستارگان سینمای صامت آن روزگار مثل باستر کیتون آرام آرام شهرت خود را از دست دادند.

اولین فیلم رنگی



به تازگی نخستین فیلم رنگی دنیا کشف شده است. این فیلم در سال ۱۹۰۲ میلادی توسط عکاسی به نام ادوارد ریموند ترنر در لندن ساخته شده است. فیلم درباره سه کودک است که پشت یک میز با آفتابگردان‌هایی که در دست دارند بازی می‌کنند. ترنر روشی را ابداع کرده بود تا با عبور فیلم از سه فیلتر قرمز، آبی و سبز آن‌ها را رنگی کند. او این اختراع را در سال ۱۸۹۹ میلادی به ثبت رسانده بود اما خیلی‌ها اختراع او را یک شکست می‌دانستند، نه یک پیروزی. او پس از تکمیل این ترفند برای ساخت فیلمی کوتاه به شهر دیگری رفت و در همان شهر فوت کرد، بنابراین طی تمام این سال‌ها اولین فیلم رنگی دنیا ناشناخته مانده بود. این فیلم طی این سال‌ها درون جعبه‌ای در موزه ملی رسانه در برادفورد باقی مانده بود که حالا به تازگی کشف شده است و حتی پس از ترمیم به نمایش هم درآمده است.



جشنواره نامه

«جشنواره بین‌المللی فیلم لوکارنو» از سال ۱۹۴۶ در سوئیس برگزار می‌شود. ویژگی این جشنواره نمایش فیلم‌ها در فضای باز و تمرکز روی آثار کمتر شناخته شده از فیلم‌سازان جوان است. جایزه اصلی این جشنواره «بوزپلنگ طلایی» است که بهترین فیلم در بخش اصلی بین‌المللی می‌تواند آن را تصاحب کند.



دیالوگ ماه

(اقتباس - اسپایک جونز)
نیکلاس کیج: «امروز، اولین روز از بقیه عمر منه.»



لغت‌نامه

میزانسن: به چیدمان عناصر (بازیگر، دکور و...) جلوی دوربین با حفظ فاصله دل‌خواه کارگردان «میزانسن» می‌گویند. نحوه قرار گرفتن بازیگرها نسبت به یکدیگر، و نحوه قرار گرفتن دوربین نسبت به صحنه و بازیگرها مورد توجه دقیق هر کارگردان حرفه‌ای و خلاق است.

قصه‌های جوان

علی سلیمانی / همدان

جاده‌های سجاده

بنویس از بهار که این شب‌ها، خوش‌بو کنی تمام دهان‌ها را
از رنگ‌ها بگیر نگاهت را، خطی بکش غرور جهان‌ها را
در آسمان شکوه قفس گم شد، در کهکشان عشق هوس گم شد
وقتی ستاره‌ها همه می‌دیدند، باران بی‌قرار اذان‌ها را ...
سجده به سجده آینه پیدا بود، آیه به آیه شهر تماشا بود
سوره به سوره فاصله را خواندیم، تا امتحان کنیم زبان‌ها را
شاعر وضو بگیر که این شب‌ها، آتش برای مست شدن بس نیست
دریا شو و همیشه بخوان از نور، پایان بده دوباره گمان‌ها را
این روزها که قلب جهان سنگ است، شاید خدا برای تو دلتنگ است
شعری بخوان ستاره شوی با عشق، بر هم بریز سود و زبان‌ها را

دیب‌ا علی نژاد / همدان

مناجات

خدای خوب و مهربانم، گفتنی‌های دلم هنوز خیلی مانده تا واژه شوند.
حرف‌های دل من واژه‌هایی به وسعت آسمان هم شوند، نمی‌توانند عشق
مرا به تو بیان کنند.
زمستان دل کوچک من با گفت و گوی تو چون بهاری شکوفا می‌شود.
هر بار که به سراغم می‌آیی، غنچه امید در دلم شکفته تر می‌شود و
آرامشی جاودانی وجود پرتلاطمم را فرا می‌گیرد.
لحظه‌هایی را که ملتسمانه به درگاهت می‌آیم، دوست دارم. این اشک‌ها و
این عاشقی‌ها را دوست دارم.

فاطمه حیدری / تهران

یاس کبود

ای گل یاس کبود من، تو زهرای منی
قبله گاه من به هنگام نماز عاشقی
لحظه‌های بی تو بودن را چگونه سر کنم
من بدون تو فقط یک قطعه شعر ناتمام
ای گل نیلوفری، ای یاس خاکستر نشین
تکیه گاه خستگی‌های پناه بی کسی
در وداع آخرینم باز می‌گویم به درد
ای همه بود و نبود من، تو زهرای منی
ای رکوع و ای سجود من، تو زهرای منی
ای وجودت تار و پود من، تو زهرای منی
وزن هر شعر و سرود من، تو زهرای منی
کوثر حس وجود من، تو زهرای منی
ساحل امن وجود من، تو زهرای منی
ای گل یاس کبود من، تو زهرای منی

محمد آقایی / شهری

تو بخند

یاد کن ...
از پدری در این شهر...
یک نفس می کشدو صد خلسه...
روزگارش بوی تلخی داده...
مثل آن روز که در وقت نبرد
بوی بادام تلخ می آمد...
هم کلاسی من و تو مسئولیم
خنده مان قیمت دارد
قیمتش خون شهیدی است که در عمر
زمان
جان خود ارزان داشت
تا تو از عمق وجود خنده کنی
آسمانت را آسمانم را بنگر...

خط به خط

دوست خوبم خانم فاطمه حیدری

شعر خوبی بود. مرثیه‌ای در فراغ حضرت بتول (س) از زبان حال امیرالمومنین (ع) سروده‌ای. توجه به ارزش‌های مذهبی و مدح ائمه (ع) بسیار پسندیده و نیکو است و نیکوتر آن که از زاویه‌ای به این موضوع پردازی که قبلاً کسی سراغ آن نرفته است و در اصطلاح نو و تازه باشد. یکی از ویژگی‌های شعر خوب تازگی و طراوت آن از نظر زاویه دید و کلمات به کار رفته در شعر است. در این شعر ما با اصطلاحات و توصیفاتی مواجه هستیم که قبل‌ترها از شاعران دیگر دیده و شنیده‌ایم و برای مخاطب تازگی ندارد. بهتر است وصف ائمه (ع) و مرثیه سرایی برای ایشان با زبان و نگاهی نو صورت بگیرد تا تأثیر بیشتری بر مخاطب بگذارد و اجر بیشتری نصیب شاعر شود. ردیف شعرت هم بسیار بلند بود و در برخی جاها لزوم به تکرار آن نبود. ردیف و قافیه موسیقی کناری شعر است و شعر را زیبا و دل‌انگیز می‌کند اما این ردیف و قافیه باید در جای خود بنشیند و نه صرفاً نقش آن پر کردن وزن شعر باشد. از دو قافیه «وجود» در دو بیت پشت سر هم استفاده کرده بودی که در شعر کلاسیک پسندیده نیست. اگر می‌خواهی از دو قافیه در یک غزل استفاده کنی بهتر است که با فاصله از آن‌ها استفاده کنی که مخاطب احساس تکراری بودن نکند. منتظر غزل‌های خوب دیگری هستیم.

دوست خوبم محمد آقایی

شعر سرودن در مورد ارزش‌های دفاع مقدس بسیار خوب و پسندیده است. شعرت در قالب نیمایی یا شعر نو سروده شده است، اما در بسیاری از قسمت‌های آن، به اصول شعر نو پایبند نبوده‌ای. در شعر نیمایی وزن در تمام شعر وجود دارد. درست است گاهی وزن شکسته می‌شود یا تغییر می‌کند، اما عنصر موسیقی وزن همواره وجود دارد. در شعر نیمایی حتی قافیه و ردیف هم وجود دارد. نیما در شعر خود نحوه به‌کارگیری قافیه و ردیف در شعر قبل از خود یا همان شعر قدمایی را شکست، ولی آن را در شعرش به‌روش و شیوه خود به کار برد که به این نوع شعر به اصطلاح نیمایی می‌گویند. در شعر نیمایی قافیه و ردیف به فراخور شعر و جایی که واقعاً شعر برای موسیقی خود به قافیه و ردیف نیاز دارد، به کار می‌رود. نیما اعتقاد داشت که قافیه و وزن زنگ کلام هستند و هر جایی که شعر به زنگ و موسیقی نیاز دارد، باید به کار برود. منتظر شعرهای خوب دیگری هستیم.

احتمال بارش همبرگر



فیلینت لاکوود فکر می‌کند که بسیار باهوش است. اما نمی‌داند چرا. هر چیزی که او اختراع می‌کند به کار هیچ‌کسی نمی‌آید و بلا استفاده می‌ماند.

مادرش تنها شخصی است که به او انگیزه می‌دهد اما پس از مرگش او و پدرش را تنها می‌گذارد. پدرش فکر می‌کند فیلینت باید دست از اختراع بردارد.

شهری که فیلینت در آن زندگی می‌کند شهری دور افتاده است که تنها راه درآمدش تولید ساردین است. صنعت پرورش ماهی دیگر مشتری ندارد. فیلینت تصمیم می‌گیرد تا با ساختن

دستگاهی از آب غذا بسازد.

اما در پی چند اتفاق، دستگاه به آسمان می‌رود و با تبدیل آب موجود در ابرها آن را به انواع غذا تبدیل می‌کند و غذا

مثل باران بر روی شهر می‌بارد. این انیمیشن محصول سال ۲۰۰۹ آمریکا به کارگردانی فیل لرد و کریس میلر است.

این جا همه چیز هست: کتاب، موسیقی، فیلم، سایت و... تمام این‌ها پیشنهادهای ماست برای این که چه طور اوقات فراغت‌تان را پر کنید یا چه طور پاسخ سوالات چندین و چند ساله‌تان را پیدا کنید. حالا انتخاب با شماست. برای هر سلیقه‌ای چیزی هست.

IMDB

آیا تا به حال برایتان پیش آمده که هنگام دیدن فیلم یا سریال مورد علاقه‌تان بخواهید از کم و کیف تهیه آن سر در بیاورید؟ یا مثلاً بدانید که دیگران در نقاط دیگر دنیا درباره آن چه نظری دارند؟ نرم‌افزار IMDB جواب سؤال شماست. این نرم‌افزار که در ده‌بندی «پاستور» ۵ ستاره طلایی را به خود اختصاص داده است، بر پایه یکی از بزرگ‌ترین سایت‌های سینمایی جهان برنامه‌ریزی شده‌است و منبع تمام عیاری برای علاقه‌مندان به سینماست. این سایت حاوی امتیازات کاربران، تریلرها، گالری عکس، نقد و بررسی، نقل قول‌ها، سوتی‌ها، جداول فروش هفتگی و خیلی چیزهای دیگر است که می‌تواند لذت دیدن فیلم مورد علاقه‌تان را با این اطلاعات دوچندان کند.



صداهای ماندگار

- صدای مورچه خوار رو چه کسی گفته؟
- صدای آن شلی رو چی؟
- آنونس‌های تلویزیون رو چه کسی می‌گه؟
- نقش آلن دلون و مارلون براندو و رابرت دنیرو رو کیا می‌گن؟
برای پیدا کردن جواب این سؤال‌ها به نرم‌افزار «صداهای ماندگار» مراجعه کنید. این نرم‌افزار مجموعه‌ای است برای پاسخ به تمامی سؤالات شما در مورد گویندگان و مرجعی است برای دوست‌داران این هنر. در این مجموعه با زندگینامه، تصویر و نمونه صدای حدود ۱۰۰ گوینده رادیو و تلویزیون داخلی آشنا می‌شوید. برخی از این گویندگان مرتضی احمدی، منوچهر اسماعیلی، چنگیز جلیلوند، شوکت حجت، شراره حضرتی، خسرو خسروشاهی، بهرام زند، منوچهر زنده دل، فریبا شاهین مقدم هستند. توجه: این نرم‌افزار روی اندرویدهای بالاتر از ۲/۱ به خوبی کار می‌کند و با ابعاد ۸۰۰ در ۴۸۰ بهینه شده است.

نی داوود، آواز محمد

گاهی لازم است بعضی از کتاب‌ها و موسیقی‌ها در هر خانه‌ای باشند. از جمله این موسیقی‌ها، دو آلبوم از آلبوم‌های آخر محمد نوری است. محمد نوری استاد مسلم آواز ایران بود. آوازهای او ریتمیک بودند و به‌خاطر همین هم پیر و جوان آن‌ها را دوست داشتند. جالب است بدانید، نوری از نوجوانی آواز خواندن را شروع کرد و ظرف ۵۰ سالی که آواز خواند، ۳۰۰ قطعه اجرا کرد. همه ما آهنگ‌های «ایران» و «جان مریم» او را دوست داریم. نغمه‌های تنهایی ۱ و ۲ جزو آخرین آلبوم‌های او هستند که برخی از قطعات آن‌ها را از رسانه‌ها شنیده‌اید؛ قطعاتی مثل عروسی، تولدت مبارک، ایران، ایران و پشت دریاها. آهنگ‌ساز این دو آلبوم محمد سریر است و قیمت هر آلبوم ۶۰۰۰ تومان. «کانون فرهنگی نی داوود» این آلبوم‌ها را عرضه کرده است.



باغی وسط بیابان

یک بار هم که شده به دیدن باغ شازده ماهان بروید!

هر وقت سال به دیدن «باغ شازده» ماهان بروید، از دیدنش شگفت زده می شوید. برای بازدید از این باغ کافی است کمی از شهر کرمان دور شوید و به سمت شهر ماهان بروید. مطمئن باشید که از همان دور درختان باغ را می بینید و مثل هر مسافر دیگری می پرسید: «چه طور ممکن است که وسط بیابان باغی وجود داشته باشد؟!»

باغ شازده ماهان ۵/۵ هکتار وسعت دارد و شگفتی آن فواره هایی است که در طول این باغ وجود دارند و به سمت شما که کنار در ورودی ایستاده اید، می آیند. این فواره ها طبیعی اند و از هیچ فناوری ای در آن ها استفاده نشده است. شگفتی دیگر باغ، درختان متنوع تزئینی و درختان میوه ای است که همگی هم اندازه اند و ده ها درجه از دمای هوای بیابان می کاهند. عبدالحمید میرزا ناصرالدوله، در سال ۱۲۹۸ هجری قمری دستور ساخت این باغ را صادر کرد. معماران در انتهای آن عمارتی ساختند مشرف بر تمام باغ. مسافرانی که به کرمان سفر می کنند می دانند که نیمی از یک روز را باید در این باغ سر کنند و از خودشان بپرسند که این درختان چه طور پابرجا مانده اند. در کنار گیاهان این باغ نام و سن آن ها نوشته شده است. در عمارت اصلی هم می توانید عکس هایی از صاحبان اولیه این باغ را ببینید.



www.makarem.ir

وبگاه مرجع

هر کدام از ما تا به امروز مرجع تقلید خودمان را انتخاب کرده ایم و هر کدام از ما گاهی دچار سؤالاتی بنیادین و مهم می شویم که پاسخ آن ها را نمی دانیم. گاهی دسترسی به مراجع تقلید از طریق تلفن سخت می شود. خوب است برای پیدا کردن پاسخ سؤالاتمان که گاه ممکن است بی نهایت برای ما حساس باشد، به سایت این مراجع رجوع کنیم.

سایت آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی به هفت زبان زنده دنیا در دسترس است. پیش از هر کاری به کتابخانه، فروشگاه و نرم افزارهای این سایت مراجعه کنید. توضیح المسائل آقای مکارم شیرازی هم در همان صفحه اول در دسترس است. خواندن اشعار و اندرزهای این مرجع تقلید را به شما توصیه می کنیم. در بخش استفتائات هم هر سؤالی دارید می توانید بپرسید.

سؤال: آیا استفاده و خوردن غذاهای نذری که اقلیت های دینی (ارامنه و زردتشتیان) به مناسبت ایام محرم توزیع می نمایند برای مسلمانان جایز است؟
جواب: از غذاهای غیرگوشتی آن ها می توانید استفاده کنید.

جشنواره را فیلم باران کنید

«انجمن سینمای جوان» از سال ۱۳۶۴ فعالیت خود را آغاز کرد. آموزش طرز ساخت، تولید و عرضه فیلم کوتاه تنها بخشی از فعالیت های این انجمن است. این انجمن هر سال جشنواره های متعدد عکس و فیلم برگزار می کند. جشنواره فیلم کوتاه تهران و جشنواره های فیلم منطقه ای، بخشی از این جشنواره ها هستند. از امسال این انجمن، جشنواره جدیدی را هم پایه گذاری کرده است که اسم آن «جشنواره فیلم اولی ها» است. حالا اگر اهل عکاسی و فیلم سازی هستید، شانس خودتان را امتحان کنید. اول به سایت انجمن سینمای جوان سر بزنید و بعد ببینید دوست دارید در چه جشنواره ای شرکت کنید.

www.iycs.ir





برای مخاطب عرضه می‌کند. نصب و راه اندازی بازی و رجیستر کردن آن بسیار سریع و راحت است.

بازی‌های اول شخص اکشن را با اجرایی هدفمند پیاده‌کنند. گرافیک، داستان و گییم‌پلی مناسب، محیطی جذاب را

خلیج عدن نبرد با دزدان دریایی

بازی خلیج عدن که توسط شرکت «آمیتیس بازی رایان» طراحی و با حمایت ارتش جمهوری اسلامی ساخته شده بود در خردادماه امسال به‌طور رسمی به بازار عرضه شد. نبرد در خلیج عدن بازی اکشن اول شخصی است که درگیری تکاوران ارتش جمهوری اسلامی ایران را با دزدان دریایی در شاخ آفریقا روایت می‌کند. این بازی از خیلی جهات با بازی‌های ساخت داخل تفاوت دارد. بازی با ترکیبی از ویژگی‌های مهم‌ترین بازی‌های اکشن روز دنیا ساخته شده و از این نظر در حد استاندارد مطلوبی قرار دارد.

مجموعه طراحان بازی با تلاش بسیار سعی کرده‌اند تا فرم و سبک استاندارد

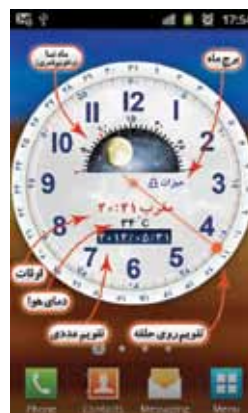
این ماه چی بخوریم؟

چه فلسفه‌ای پشتش دارد. قدیمی‌ترها خیلی خوب از مواد غذایی مفید در جشن‌هایشان استفاده می‌کردند. (البته زیاده‌روی هم نمی‌کردند تا چاق نشوند!) البته اینکه آجیل را از کجا بخریم هم مهم است. بعضی از آجیل‌ها بسیار براق و درخشان‌اند و معلوم است که از رنگ‌های جلادهنده و مضر در آماده‌سازی آن‌ها استفاده شده است. این رنگ‌ها نه تنها خواص این مغزهای خوشمزه را از آن‌ها می‌گیرند، بلکه به بدن ما آسیب هم می‌رسانند. پس از الان مطمئن شوید که آجیل شب یلدایتان از فروشگاه مناسب خریداری می‌شود. فال حافظ هم یادتان نرود.

بخش حذف‌نشده‌ی شب یلدا آجیل است. با اینکه می‌گویند آجیل باعث چاقی می‌شود، اما فراموش نکنید که مغز پسته، بادام و فندق خواص زیادی هم دارند. آجیل شب یلدا که شامل پسته، گردو، بادام، فندق، توت، انجیر، خرمای خشک و باسلوق است، برای بدن ما که هنوز در حال تغییر است، بسیار مفید است. آهن، کلسیم و فسفر زیادی توسط این آجیل به بدن ما می‌رسد. حتی اگر برای کم‌خونی به دکتر مراجعه کنیم، به ما خوردن پسته را پیشنهاد می‌دهد. بنابراین می‌بینید که آجیل شب یلدا که حالا قرن‌هاست در سفره‌های ماست،

ساعت رومیزی

داشتن ساعتی توانا و کاربردی نیازی است که هرروز بیشتر از دیروز ضرورت آن را احساس می‌کنیم. شاید تا به امروز برنامه‌های زیادی را امتحان کرده باشید. «الساعة» یا «ساعت رومیزی» برنامه‌ای است ایرانی که شباهت زیادی به یک ساعت رومیزی دارد؛ البته با قابلیت‌های زیاد. این زمان‌نما در عین سادگی و زیبایی علاوه بر نشان دادن ساعت به وقت محلی، تاریخ میلادی، ایرانی و هجری قمری، دمای هوا، اوقات شرعی و موقعیت ماه در دایره‌البروج را نیز به شما نشان می‌دهد. نشان دادن ساعت به شکل عقربه‌ای کلاسیک، تقویم دیجیتال در قاب پایین صفحه، تقویم روی حلقه بیرونی ساعت و مانعما با شکل هلال ماه از جمله امکانات این برنامه ایرانی اندروید است.



نقشه بکشید

اگر چه داشتن شروع خوب برای نوشتن یک مطلب لازم است، اما به این معنا نیست که همین ابزار برای ما کافی است. در واقع هر نوشته‌ای باید نقشه ساختار هم داشته باشد. حالا لابد می‌پرسید «نقشه ساختار» چیست؟

نقشه ساختار در واقع برای تولید یک نوشته خوب است. حالا سؤال بعدی شما این است: «عناصر داستان چیست؟» عناصر داستان عبارت‌اند از بافت، شخصیت‌ها، اهداف و تعارض‌ها، رخدادها، حل مسئله و پیام. آن‌قدرها هم که فکر می‌کنید سخت نیست:

● **بافت:** یعنی زمان و مکان رخداد داستان هر یادداشت، داستان و خاطره‌ای در زمان و مکانی خاص اتفاق می‌افتد.

● **شخصیت‌ها:** یعنی مهم‌ترین افراد داستان که می‌توانند راوی داستان باشند و یا افرادی که داستان درباره آن‌ها و حول شخصیت آن‌ها اتفاق می‌افتد و تأثیرات مهمی بر شکل‌گیری نوشته ما دارند.

● **اهداف و تعارض‌ها:** یعنی نقطه تمرکز داستان و اتفاق مهمی که قرار است درباره آن بنویسیم. قطعاً ما از نوشتن یک مطلب هدفی جز عنوان یک ماجرا را دنبال نمی‌کنیم. این اتفاق باید بسیار مهم و یا برای مخاطب ما جذاب باشد.

● **رخدادها:** یعنی تلاش‌های شخصیت‌های داستان برای رسیدن به هدف.

● **حل مسئله:** یعنی پیامدهای تلاش‌های شخصیت‌های داستان.

● **پیام:** ایده اساسی و اصلی اثر. در واقع ما از گفتن یک ماجرا هدفی را دنبال می‌کنیم و به‌خاطر همین هم شروع به نوشتن می‌کنیم.

حالا برای اینکه راحت‌تر متوجه نکاتی بشوید که در بالا مطرح شد، می‌توانید توی هر کدام از مطالبی که تا به حال نوشته‌اید، دنبال این عناصر بگردید و ببینید پیش از این به کدام یک از آن‌ها توجه کرده‌اید و آیا اصلاً این عناصر در انشا و خاطرات شما وجود دارد. یا نه.

تمرین این ماه

قلم و کاغذی بردارید و نقشه ساختار یک متن را بنویسید، پس از آن هم شروع به نوشتن متن‌تان کنید. فرقی ندارد که این متن یک داستان است یا یک خاطره. بد نیست تجربه‌ای را که به‌دست می‌آورید، با ما هم شریک شوید.

۵ کتاب، ۵ خوش‌شانسی

با یک جست‌وجوی کوتاه می‌توانید اطلاعات این کتاب‌ها را بیابید و آن‌ها را بخرید؛ هفت کتابی که جزو بهترین کتاب‌های چاپ شده برای گروه سنی دبیرستان هستند:

کرمی که هیولا شد (رمان) جعفر تونزنده‌جانی.
انتشارات کانون. پرورش فکری کودکان و نوجوانان



تلفن: ۸۸۷۱۵۵۴۵

فاصله‌ای که پیر شد (مجموعه داستان)
محمد رضا شمس‌نشر پیدایش.



تلفن: ۶۶۹۷۰۲۷۰

مجموعه کتاب پرسش‌های نخستین،
پاسخ‌های بی‌پایان (فلسفه). گروه
نویسندگان. انتشارات افق.



تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷

استادان داستان. همی‌نگوی.
محمد علی قربانی. انتشارات رویش.



تلفن: ۶۶۶۹۵۳۸۶

قدم بخیر مادر بزرگ من بود (مجموعه
داستان). یوسف علی‌خانی. نشر آموخت.



تلفن: ۸۸۸۲۷۱۴۰

کتابی در همسایگی ما

«رمان‌های سه‌گانه دختران کابلی»، نوشتهٔ دپورا الیس و ترجمهٔ شهلا انتظاریان، ماجرای دختری است که در جنگ افغانستان لباس پسرانه می‌پوشد و در قالب یک پسر به زندگی‌اش ادامه می‌دهد تا از حاشیه‌های جنگ فرار کند.

نویسندهٔ این کتاب در افغانستان زندگی می‌کرده و از نزدیک با زندگی هم‌سن و سال‌های ما آشنا شده و بعد به سراغ چنین سوژه‌ای رفته است. این کتاب ابتدا در کانادا چاپ شده و فروش بالایی داشته است. «انتشارات قدیانی» آن را یک‌بار به صورت مجموعه‌ای سه جلدی و بار دیگر در قالب یک کتاب در سه فصل به چاپ رسانده است.

www.ghadyani.ir

قیمت مجموعه: ۱۵۰۰۰ تومان

تلفن: ۶۶۴۰۴۴۱۰



کاکورو چیست؟

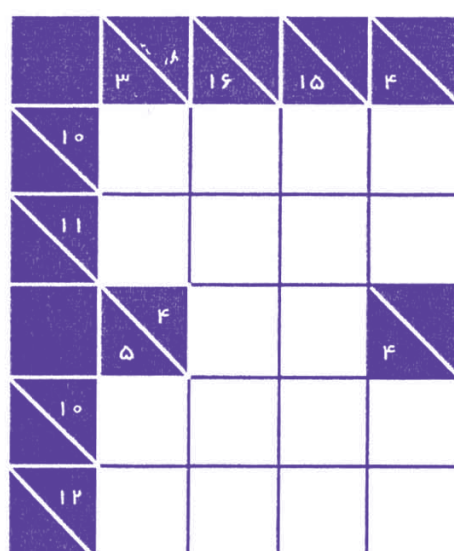
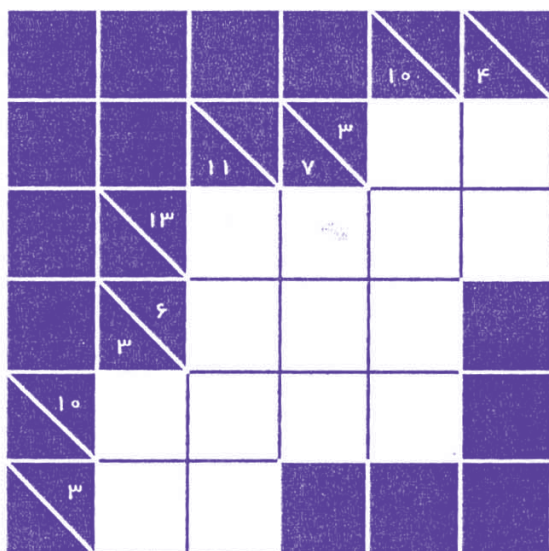
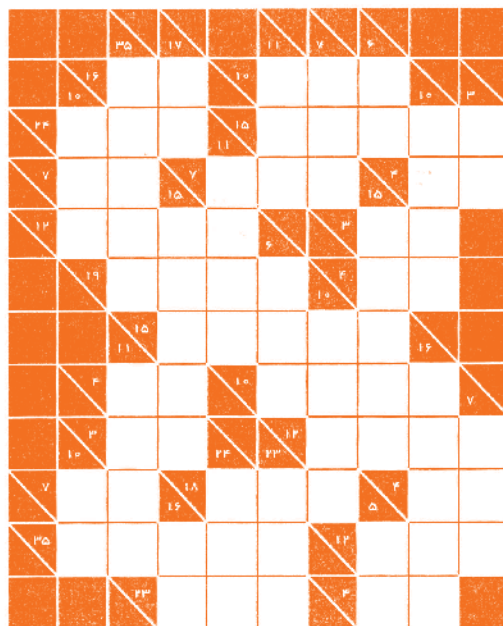
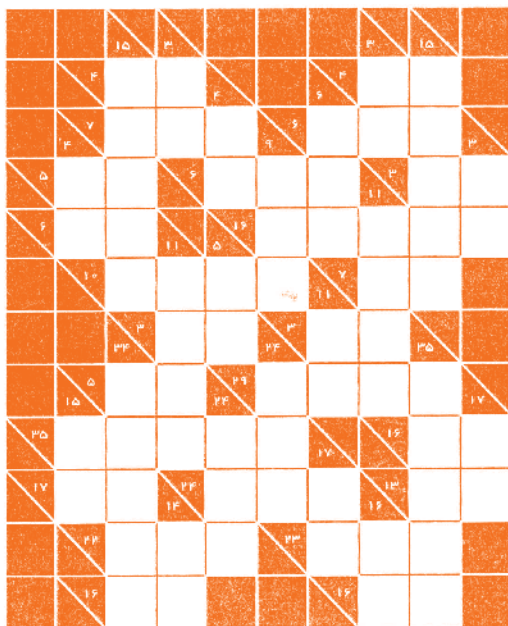
پس از سودوکو حالا نوبت «کاکورو» است؛ سرگرمی لذتبخش دیگری از ژاپن که بسیار شبیه جدول کلمات متقاطع است. در جدول کلمات متقاطع می‌باید با حروف الفبا مفهومی را یافت و در جدول کاکورو همین کار با اعداد انجام می‌شود.

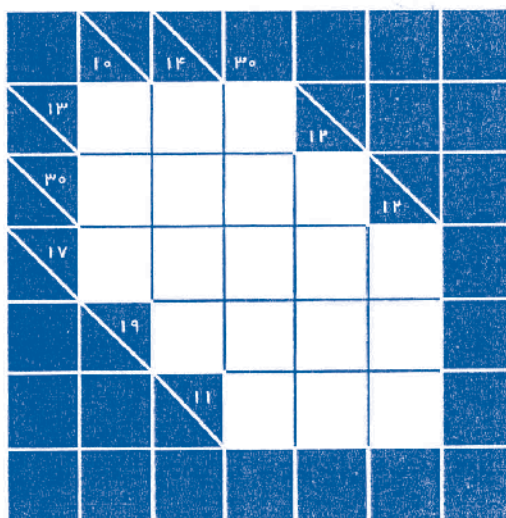
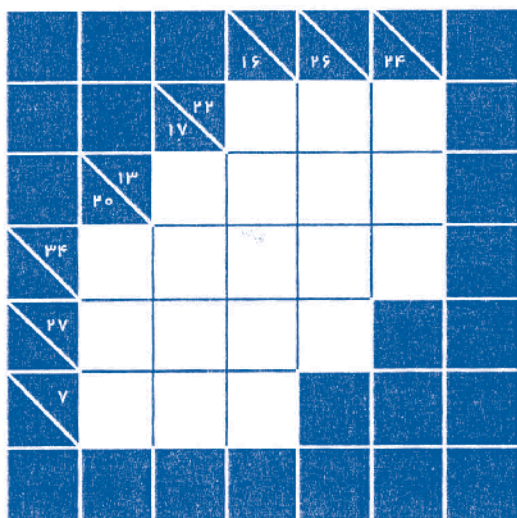
شیوه بازی

● مجموع اعداد نوشته شده در هر سطر یا ستون باید با عدد نوشته

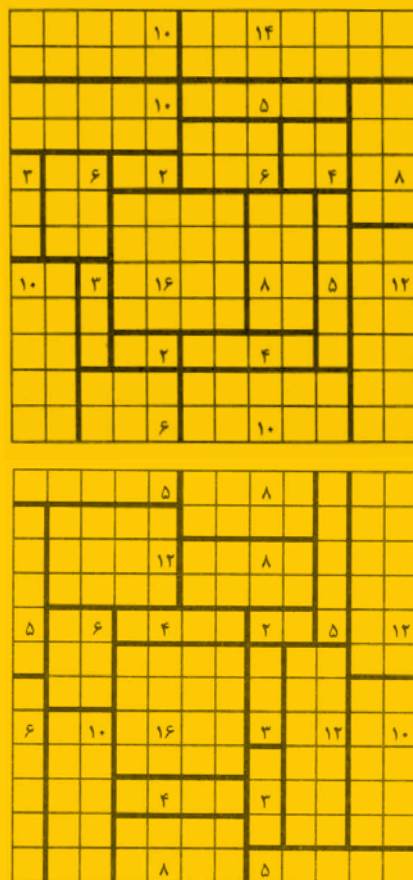
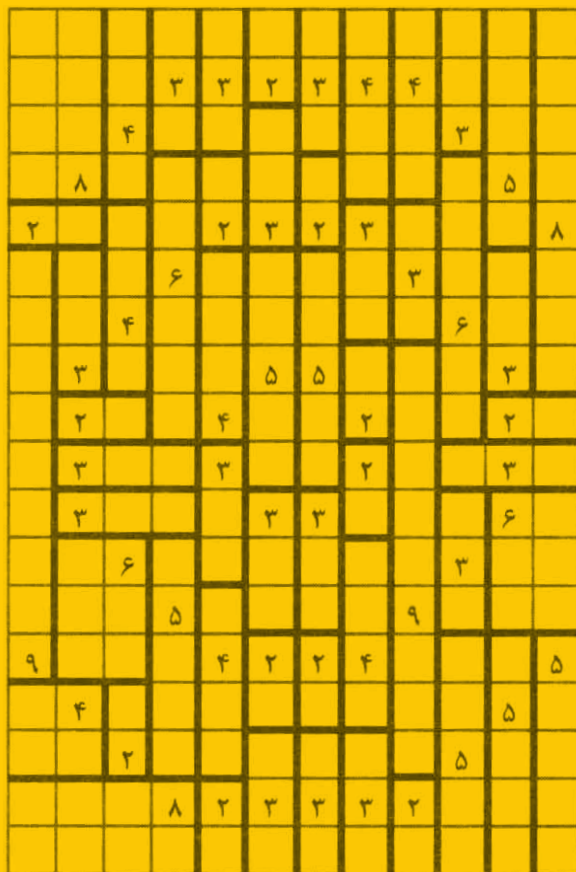
شده در خانه سیاه برابر باشد.

- از عدد ۱ تا ۹ در هر مجموعه تنها می‌توان یکبار استفاده کرد.
- در سطرها و ستون‌های آزاد اعداد ۱ تا ۹ باید تنها یکبار نوشته شوند.
- سطح دشواری جدول‌ها به صورت آسان، متوسط، سخت و بسیار سخت طراحی شده است.





حل جدول آبان ماه



Homemade Yogurt

Ingredients

- 4 cups milk
- 3 -4 tablespoons yogurt

Directions

- 1- Place the milk into a pot and bring to almost a boil. Making sure you don't burn the milk on the bottom of the pot (A non-stick pot if possible).
- 2- Turn off heat and let cool to 115 degrees.
- 3- As the milk is heating up and then cooling add 3-4 tablespoons of yogurt in a cup.
- 4- Let sit at room temperature (about 70 degrees).
- 5- When the milk has cooled to the correct temperature, add some to the cup with the yogurt.
- 6- Next stir well and then add back into the pot of milk, stir.
- 7- Next take a clean glass jar/ovenproof bowl and pour the milk into it, stir well.
- 8- Cover the jar/bowl with plastic wrap and then a dish cloth.
- 9- Let the jar/bowl with the milk and yogurt starter incubate under the cloth for about 8 to 12 hours.
- 10- Refrigerate!
- 11- NOTE: The longer you let the yogurt stay under the cloth, the more tangy the yogurt will taste.
- 12- The amount of yogurt starter used is another factor in the success of the finished yogurt; too much or too little is no good.
- 13- Also, the environment in which you place the jar/bowl can effect the finished yogurt as well.

